

راهکارهای تحکیم وحدت اسلامی

از نگاه امامان شیعه (ع)

علی آقائوری

اشاره:

وحدت اسلامی و همزیستی دینی و مسالمت‌آمیز مسلمانان یکی از اولویت‌های دینی و از دغدغه‌های اصلی و همیشگی اهل بیت (ع) بوده است. برای اطلاع دقیق و همه‌جانبه از این امر لازم است که ابتدا سیره و سخنان آن بزرگان در باب جایگاه، مبانی و محورهای مشترک آن روشن‌تر شود و البته پرداختن بدان در جای خود ضروری است، اما رسالت این نوشتار تنها گزارش و بررسی چگونگی و راهکارهای رسیدن به این مهم از نگاه امامان شیعه است. پر واضح است که تحکیم وحدت مسلمانان، با توجه به تنوع سیاسی، اجتماعی و فکری جامعه در آن زمان، موضوعی نبود که به صرف سفارش و دستور، بدون عنایت به تبیین ساز و کار عملی رسیدن به آن سامان بگیرد. از این‌رو، امامان با ارائه راه‌کارها، برنامه‌ها و بیان مبانی فکری این فریضه اسلامی، به تقویت و ترویج آن پرداخته و تمامی تلاش خود را در جهت تقویت بنیان‌های امت واحده اسلامی به کار بردند. این‌که آنان تا چه اندازه توفیق حاصل کردند سخن دیگری است، اما به طور مسلم همبستگی اجتماعی، و دوری جامعه دینی از تنازعات بی‌حاصل، می‌توانست از مهم‌ترین آثار توجه به تلاش آن بزرگان باشد. شایسته ذکر این‌که حذف اصل رقابت و اختلاف و تنوع فکری از جامعه نه مطلوب و مدنظر آنان و نه اساساً امری ممکن بود. وظیفه رهبران دینی اقتضا داشت که بسترها و راه‌کارهای مناسب و لازم

برای داشتن جامعه‌ای سالم، هم‌دل و همراه، هر چند با اجتهادات و معتقدات فقهی و کلامی مختلف، فراهم آید. امامان وجه همت خود را به این هدف معطوف کرده بودند. حتی اگر از سخنان فراوان آنان در تأکید بر وحدت و همدلی و پرهیز از تفرقه صرف‌نظر کنیم، سیره مستمر آنها بر این مبنا استوار بود. نوشتار پیش‌رو در تلاش است تا به گونه‌ای مختصر مهم‌ترین برنامه‌های راهبردی و راه‌کارهای مورد اهتمام امامان را در راه احیا و استحکام اصل اخوت و همبستگی اجتماعی مسلمانان گزارش کند.

۱. تأکید بر حضور و همگامی در عبادات، مراسم و مناسک اجتماعی مسلمانان

فراخوانی مکرر امامان به شرکت در مراسم عبادی، مناسک دینی - اجتماعی، تأکید بر حضور در جمعه و جماعت و فریضه حج، که تحت اشراف مخالفان و رقبای سیاسی - فکری و احياناً دشمنان اهل‌بیت بوده بر کسبی پوشیده نیست. به علاوه، توجه آن بزرگان به عنصر عام امر به معروف و نهی از منکر را باید از جمله راه‌کارها و زمینه‌های رسیدن به امر مهم وحدت دانست. در این جا به گزارش مختصر هر یک از موارد آن می‌پردازیم:

الف. نماز جماعت

در مجموعه روایی جامع احادیث الشیعه بابی به نام «فضل الجماعه و تاکد استحبها فی الفریض...» آمده و در آن روایات فراوانی از امامان شیعه درباره اهمیت و جایگاه نماز جماعت و حتی ترجیح آن بر فضیلت اول وقت گزارش شده است (معزی، جامع احادیث الشیعه، ج ۷، صص ۲۶۴-۲۸۵).^۱ این در حالی است که امامان جماعت نیز نوعاً از مخالفان فکری و بعضاً معاندان اهل‌بیت بوده‌اند. از طرف دیگر، از الزام و اجبار دستگاه خلافت نسبت به حضور اهل‌بیت و پیروان آنها در نماز جماعت، گزارشی وجود ندارد. به عنوان نمونه در روایتی صحیح از امام صادق (ع) ثواب نماز جماعت به همراه مخالفان همانند نماز با پیامبر (ص) شمرده شده (همان، ص ۲۹۹) و در روایت دیگری آمده است اگر پشت سر آنها (مخالفان مذهبی) نماز بخوانی، گناهان تو به عدد مخالفان آمرزیده می‌شود. باز در روایت صحیح علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر (ع) آمده که

۱. البته این کتاب تنها تعدادی از احادیث را گزینش و گزارش کرده؛ برای اطلاع از احادیث فراوان نبوی درباره نماز جماعت رک: کنز العمال، ج ۷، صص ۵۸۶-۵۵۲.

حضرت فرمود: «صَلَّى حَسَنَ وَحُسَيْنَ خَلْفَ مَرَوَانَ وَنَحْنُ نُصَلِّي مَعَهُمْ»؛ (همان، ص ۲۹۸؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۸۳)؛ و امام علی (ع) نیز بر طبق روایات و نیز گزارش‌های تاریخی، در نماز جماعت پشت سر خلفا شرکت می‌کرد (معزی، همان، ج ۷، ص ۳۰۷).^۱

به هر حال در سخنان اهل بیت درباره شرکت در نماز جماعت با مخالفان مذهبی و حتی امامت و اذان‌گویی برای آنان تأکید فراوانی شده و بی‌رغبتی نسبت به حضور در جماعت مسلمانان و اقامه فردی نماز موجب بی‌ارزشی عمل به حساب آمده است (همان، ج ۱، صص ۲۶۶ و ۲۷۱). از لسان غالب این روایات و نیز برخی از روایاتی که در صحیح بودن آنها نیز تردید نشده، به روشنی استفاده می‌شود که چنین حرکتی نزد آنان شیوه‌ای ثابت و مطلوب فی نفسه بوده و نه صرفاً به خاطر مصلحت‌اندیشی ظاهری یا ملاحظات زمانی. آنچه برای آنها مهم بوده این‌که هیچ یک از مسلمانان نباید خود را تافته‌ای جدا بافته از دیگر مسلمانان بدانند و اختلافات در شعائر ظاهری و فروع دین موجبات جدایی اجتماعی، انگشت‌نمایی و تمایز آنان را فراهم سازد.

البته در میان احادیث به روایاتی بر می‌خوریم که بر اساس آن، اقامه جماعت با غالیان، دشمنان امام علی (ع) و اهل بیت، (عثمانیه، امویان و ناصبی‌ها) و منحرفان از توحید اسلامی (نظیر قدریه، مجسمه) و گاهی منحرفان از امامت امامان (اعم از بیرونی و درونی) روا نیست (همان، صص ۲۹۳-۲۹۶ و صص ۳۰۹-۸۸). طبعی است که حساب برخی از این دسته‌ها به عنوان منحرفان از دین و فاسقان جدا باشد. با این حال و با صرف نظر از خدشه‌های سندی در مواردی از آنها، و نیز تفکیک مخالف از معاند و فاسقان رفتاری از رقبای فکری، می‌توان گفت که مجموعه آنها نیز قدرت هم‌آوردی با روایات زیاد و صحیحی که بدون هیچ قیدی دستور به اقامه جماعت داده یا گاهی صحت و مجزی بودن آن را اعلام کرده، نخواهد داشت. این‌که در پاره‌ای از احادیث، نماز با مخالفان موجب بخشش گناهان و همانند نماز با رسول خدا در صف اول جماعت دانسته شده، حاکی از آن است که این دستورات، موقتی و با هدف ظاهرسازی نبوده است (معزی، همان، ج ۷، ص ۲۹۷). حداقل این‌که نزد آنان، حساب کسانی که از مسلمانی

۱. بعید می‌نماید که حضور آن حضرت در اقامه جماعت به دلیل ترس یا تحت فشار مخالفان باشد، به ویژه این‌که نمی‌توان برای مشاوره‌ها و همکاری‌های مختلف سیاسی، نظامی، قضایی آن حضرت با دستگاه حاکم، که شاید تأثیر بیشتری در حفظ بنیه‌های نظام آنان داشت، محملی برای ترس و تقیه دست و پا کرد.

فقط نام آن را به ارث برده و البته در حاشیه نیز بودند، از کسانی که از اصل مسلمانی خارج نشده و در اکثریت بودند، بسیار متفاوت بود.

علاوه بر آن در جوامع حدیثی روایاتی نقل شده که مفاد آن با روایاتی که از اقامه جماعت با مخالفان مذهبی نهی کرده، تقابل صریح دارد (حرّ عاملی، همان، ج ۵، ابواب صلاة الجماعة، باب ۵ و ۶، صص ۲۸۱-۲۸۵). در روایتی از امام پرسیده شد که آیا ازدواج و اقامه جماعت با مخالفان مذهبی درست است یا خیر. امام در پاسخ فرمود که اگر چه این کار برای شما مشکل است، بدانید که پیامبر (ص) با کسانی که شما آنها را قبول ندارید ازدواج کرده و علی (ع) نیز پشت سر خلفا نماز خواند (همان، ص ۳۸۳، حدیث ۱۰).^۱

پاسخی کلی تر این که بنابر روایتی در کتاب فقه الرضا، امام (ع) در دستوری کلی فرمود: «ولا تَصِلْ خَلْفَ احَدٍ الا خلف رجلین احدهما من تتق به و تدین بدینه و ورعه و آخر من تتق سیفه و سوطه و شرّه و بوائقه و شنته فصل خلفه علی سبیل التقیه و المداراة» (معزی، همان، ج ۷، ص ۲۹۶). در این روایت سخن از مطلق فرد مطمئن و متدین و پرهیزکار است و از گرایش مذهبی سخنی به میان نیامده و ظاهراً تقیه نیز تقیه سیاسی و موارد تقیه سیاسی را نیز باید از کسانی بدانیم که علاوه بر مخالفت فکری در زمره دشمنان سیاسی و معاندان با اهل بیت نیز بوده اند. از این رو، می توان آن دسته از مخالفان مذهبی ائمه (ع) را که سر در آخور سیاست بازان اموی و عباسی نداشته و از نظر عملی تقوی و ورع داشتند، در زمره متدینان و افراد موثق به حساب آورد؛ این ادعا نیز بعید نیست که طرح موضوع تقیه از سوی امامان (ع) گاهی به خاطر اسکات اصحاب تندرو بوده نه بر مبنایی مذهبی. همچنین از برخی احادیث لزوم قضای نماز جماعت با مخالفان استفاده می شود و حتی در مواردی صفوف آنان به منزله دیوار دانسته شده و مفاد آن چنین است که در نماز جماعت تنها باید با آنان به صورت ظاهر هماهنگی کرد. با توجه به این احادیث برخی از فقیهان نیز به عدم اجزای این قبیل عبادات فتوی داده اند (معلم، التقیه فی فقه اهل بیت، صص ۳۸۳-۴۳۷)؛ با این همه نبایستی از فتوای فقیهان بزرگی نظیر امام خمینی و آیت الله خویی، که در تسلط آنان بر مجموعه روایات شیعی تردیدی نیست، مبنی بر اجزاء و

۱. بعید نیست بگویم این دسته روایات ناظر به مخالفان مذهبی نه به جهت عقاید آنها بلکه متوجه آن دسته از مخالفانی بوده که در تقابل صریح با آیه مودت و دوستی اهل بیت مشی می کردند.

کفایت نماز جماعت و دیگر اعمال عبادی با مخالفان چشم‌پوشی کرد. دلیل این بزرگان این است که روایات مذکور دارای اشکال سندی بوده و قدرت مقابله با دلالت روایاتی را که بر اقامه جماعت به طور مطلق تأکید می‌کنند، را ندارد و اساساً پایبندی بدان نیز موجب نقض غرض است (علوی، التقیه بین الاعلام، ص ۱۴۶-۱۵۱). برای نمونه، امام خمینی (ره) بر آن است که امامان شیعه، در بیش از دو قرن که حضور داشتند، همواره با مراسم عبادی اهل سنت همگام بوده، و در وقوفین حج و یوم الشکرم رمضان با آنان مخالفتی نکردند. این در حالی است که به طور مسلم گاهی اختلاف دیدگاه پیش می‌آمد. امامان هیچ‌گاه اعمال خود را، آن گونه که جهال شیعه فکر می‌کنند، در خفا انجام نمی‌دادند. گزارشی نیز از مخالفت و قضا کردن آنان به ما نرسیده است. بنابراین، مقتضای ادله تقیه در نماز و وضو حتی در صورتی که کشف خلاف شود همان اجزاء است (امام خمینی، کتاب الطهاره، ج ۳، ص ۳۱۶).

ب. نماز جمعه و عیدین:

امامان شیعه عموماً مشوق حضور مردم، و بیش از آن اصحاب و منسوبان به خود در این مراسم عبادی، اجتماعی بودند. وجود صدها حدیث نبوی و علوی از آن بزرگان، درباره اهمیت، اجر و ثواب و فضیلت و چگونگی اجرای آن، که در جوامع حدیثی گزارش شده، گواه بر این اهمیت است.^۱

در اهتمام امامان به شرکت در نماز جمعه که به امامت مخالفان بوده، همین بس که آنان مسافرت قبل از اقامه جمعه را در آن روز مکروه دانسته و حتی به مردم سفارش می‌کردند که از استفاده از عوامل ضعف‌آور پرهیز کرده و اسباب نشاط خود را برای حضور در نماز فراهم سازند (معزی، همان، ج ۶، ص ۴۲۵-۴۲۲). مهم‌ترین این که بر حکام سیاسی نیز فرض می‌دانستند که زندانیان را برای حضور به نماز جمعه بیاورند (همان، ص ۴۳۷).

۱. به عنوان نمونه در مجموعه حدیثی جامع احادیث الشیعه، ج ۶ و ۷ نزدیک به ۶۰۰ حدیث در ۵۲ باب درباره احکام و فضیلت و اعمال روز جمعه وارد شده که عناوین برخی از باب‌ها عبارتند از «باب فضل صلاة الجمعة و الحث علیها و استحباب السبق و المبارکه الی المسجد یوم الجمعة»، (۴۹ حدیث) و «باب انه يستحب الرجل یوم الجمعة و العیدان یغتسل... و یتنہا للجمعة و العیدین. (۲۱ حدیث). و «باب وجوب الجمعة جماعة علی جمیع الناس»، (۵۰ حدیث) و باب «فضل الجمعة... و استحباب التہیة للجمعة یوم الخميس و البکور الی المسجد یوم الجمعة و حرمة الاستخفاف به» (۱۰۵ حدیث).

بنابر یک گزارش، امام باقر(ع) به یکی از اصحابش فرمود که آیا مثل تو باید بمیرد و در فریضه‌ای شرکت نکرده باشد و وقتی صحابی از وی پرسید چه کنم، امام فرمود در نماز جمعه شرکت کن (طوسی، الاستبصار، ج ۱، ص ۴۲۰). آن حضرت حرکت به سمت نماز جمعه را موجب خلاصی از آتش جهنم دانسته و در جای دیگری می‌گوید: «هر کس به‌طور پی‌درپی در سه نماز جمعه شرکت نکند خداوند بر دلش مهر قساوت می‌زند» (معزی، همان، ج ۶، ص ۴۱۴-۴۱۵). تقسیم‌بندی خلاصه‌تری از روایات اهل بیت درباره نماز جماعت و نماز جمعه را رک: تسخیری، صلاة الجمعة).

البته این فریضه با توجه به پیوند عمیق آن با حکومت و برخی از حاکمان فاسق و فاجر، موجب سوء استفاده‌های زیادی بوده و هست. امامان نیز بر شرط عدالت در امامت آن تأکید داشتند (همان، ج ۶، ص ۴۳۸) و در مجموع بر آن بودند که دیگران را در بن بست و محذور شرعی و سیاسی قرار ندهند. برخی از روایات نیز از لزوم قضای نماز خوانده‌شده حکایت دارد. با این حال در مجموع می‌توان گفت تأکید ائمه بر شرکت همه مسلمانان در نماز جمعه و تلاش آنان در جلوگیری از تعطیلی آن، هر چند با امامت مخالفان، بر دیگر ادله حاکم است. بویژه این‌که متوجه باشیم که حجم زیادی از روایات مربوط به نماز جمعه از صادقین رسیده و این دو بزرگوار در زمان اوج فشارهای حاکمان اموی و عباسی می‌زیستند.

ج. فریضه حج

در تأکید بر وجوب، فضیلت و ثواب و فواید و پاداش فراوان حج و لزوم پرهیز از بی‌اعتنایی به آن نیز از طرف امامان شیعه احادیث فراوانی رسیده است (برای نمونه رک: معزی، همان، ج ۱۲، صص ۲۱۴-۳۵۰). آن بزرگان نه تنها خود همواره و با پای پیاده در این عبادت دسته جمعی و با امارت مخالفان شرکت می‌کردند، بلکه آن را جهاد ضعیفان و شیعیان و از اسباب شناخت مسلمانان نسبت به یکدیگر و عمیق شدن پیوند اجتماعی آنان دانسته و ترک آن را همسان با کفر و ارتداد تلقی می‌کردند (همان، صص ۲۵۴-۲۵۵ و ۲۷۴؛ حرّ عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۵). با توجه به اهمیت و برکات مادی و معنوی این فریضه، و از جمله نقش برجسته آن در وحدت مسلمانان، بود که آن بزرگان انجام آن را موجب تقویت و برپایی دین و نیز خلاصی دین‌داران از آتش جهنم و ترک آن را از گناهان

نابخشودنی می دانستند. آنان حتی به زمامداران وقت سفارش می کردند که مردم را به این فریضه وادار کرده و هزینه سفر آن را از بیت المال تأمین کنند (نهج البلاغه، حکمت ۲۴۴، خطبه ۱؛ حرّ عاملی، همان، ج ۸، ص ۱۹؛ کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲، ح ۱ و ۲).^۱

جالب توجه این که آن بزرگان اندیشه تقریبی خویش را در این فریضه از همه بیشتر نمایان ساخته و به آن به مثابه یک امر فرامذهبی می نگریستند. آنچه از اخبار و کتاب های تاریخ استفاده می شود، این است که اداره حج همواره به دست قدرت های سیاسی بوده و آنان بودند که به صورت مستقیم یا با نصب امیر و کارگزار بر اعمال و مواقف حج نظارت می کردند. آنان همچنین درباره مسائل عمومی حج از امیرالحاجی که از طرف حکومت تعیین شده بود تبعیت می کردند. به عنوان نمونه، از حفص نقل شده که امام جعفر صادق (ع) را که در مراسم حج شرکت کرده بود مشاهده کردم. آن حضرت در عرفات وقوف کرد و به هنگام ترک عرفات برای انجام کاری از شتر خویش پیاده شد، سرپرست حجاج وقتی او را دیده و شناخت، در کنار آن حضرت توقف کرد و امام به او گفت: «توقف نکن که امام (امیرالحاج) هنگامی که مردم را حرکت داد نباید توقف کند» (حرّ عاملی، همان، ج ۸، ص ۲۹۰ باب ۲۶ از ابواب السفر حدیث ۳).



۲. معاشرت نیکو و مدارا با مخالفان

توصیه فراوان امامان بر برادری دینی و همزیستی اجتماعی با پیروان مذاهب مختلف نیز در موارد و قالب های مختلفی گزارش شده است.^۲

۱. به عنوان نمونه در خبر عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق (ع) وارد شده که آن حضرت فرمود: «اگر مردم در زمانه ای حج را فرو گذاشته و در آن شرکت نکردند بر امام واجب است آنان را به شرکت در مراسم حج مجبور کند». (وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۵) و نیز در روایتی دیگر از آن حضرت نقل شده که فرمود: «اگر مردم حج را فرو گذاشتند، بر والی و حاکم واجب است که آنان را به شرکت در مراسم حج و ماندن تا آخر مراسم در مکه مجبور نماید و اگر مردم زیارت مرقد مطهر پیامبر اکرم (ص) را ترک کردند بر والی واجب است آنان را به زیارت و ماندن در کنار مرقد آن حضرت مجبور کند. پس اگر مردم فاقد اموال و امکانات بودند بر حاکم است که از بیت المال مسلمین، مال و امکانات برای شرکت در مراسم حج در اختیار آنان قرار دهد». (همان، ص ۱۶)

۲. علاقه مندان می توانند به منابع روایی چون جلد ۱۶ تا ۲۰ جامع احادیث الشیعه یا حداقل به احادیث «کتاب العشره» آن مراجعه کنند. در این کتاب روایات فراوانی از اهل بیت نقل شده که در آنها به رعایت اصول اخلاقی نظیر رفق، مدارا، حلم، حسن خلق، چشم پوشی از عیوب دیگران، خیرخواهی و اهتمام به امور تمام مسلمانان و ده ها دستور اخلاقی دیگر تأکید شده است. مسلم است که اولین نتیجه پابندی افراد جامعه اعم

بنابر سندی صحیح هنگامی که معاویه بن وهب از امام صادق (ع) درباره چگونگی رفتار با مخالفان پرسید، امام در پاسخ وی فرمود: به امامان خویش که خود را پیرو آنان می‌دانید نگاه کنید؛ به هر شکل که آنان رفتار کردند، عمل کنید؛ به خدا سوگند که آنان از مریضشان عیادت می‌کنند و بر جنازه‌هایشان حاضر می‌گردند و در میان آنان به حقّ گواهی می‌دهند و امانتشان را به آنان باز می‌گردانند» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۶).

در حدیث دیگری امام موسی بن جعفر (ع) به راز و رمز توجه به این سلوک اخلاقی و رفتار اجتماعی به عنوان یک وظیفه دینی نیز اشاره کرده و می‌فرماید: «کونوا زیناً ولا تکنوا شیئاً حبیبوا الی الناس ولا تبغضونا، جزوا الینا کلّ مودة وادفعوا عنا کلّ قبیح و ما قیل فینا من خیر فنحن أهله و ما قیل فینا من شرّ فاغن کذاک» (معزی، همان، ج ۲۰، ص ۲۲ و مضمون آن را رک: حرّ عاملی، همان، ابواب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، باب ۲۶، ج ۲).

در مجموع تلاش پیوسته اهل بیت در رشد و تقویت بنیان‌های اخلاقی و حفظ برادری ایمانی (اعم از مداراتی و موالاتی) را می‌توان از اساسی‌ترین راه کارهای درس برادری و همبستگی میان مسلمانان به حساب آورد. آن بزرگان اگرچه با دیگران در فهم شریعت اختلاف داشتند، اخلاق و ادب برادری و مسلمانی را زیر پا نمی‌گذاشتند و در سلوک اجتماعی آنان از تنگ‌نظری، سخت‌گیری، درشت‌خویی و ناسزاگویی هیچ خبری نبود. شاید بنابر پاره‌ای از دیدگاه‌ها، (به ویژه مخالفان تقریب) تأکید آن بزرگان به شرکت و هم‌گامی با مخالفان در جمعه و جماعت و مظاهر عبادی اسلام را امری موقتی و به منظور برخی از ملاحظات زمانی به حساب بیاوریم، اما چنین تحلیلی درباره این مهم، که بن‌مایه تلاش و رسالت امامان را به خود اختصاص داده بود، غیر قابل قبول می‌نماید. همچنین روایات فراوان امامان شیعه درباره مدارا^۱ و سیره عملی آنان حکایت

از شیعی و سنی به این تعالیم وحدت و همدلی مسلمانان است؛ همچنین برای اطلاع بیشتر از موارد تقسیم‌بندی این دسته از روایات رک: طباطبایی، سید محمدکاظم، وفاق اجتماعی در سخن معصومان و سیره امام علی، ترجمه علی نصیری.

۱. ابن‌اثیر می‌گوید: مدارا - فاقد همزه - به معنای نرمی با مردم و معاشرت نیک با آنان و تحمل آنان است تا از انسان نگریزند. ابن‌منظور می‌گوید: مدارا در صورتی که با همزه باشد به معنای حفظ کردن خود از شر دیگران است، و در صورتی که بدون همزه باشد به معنای درک‌مین‌نشستن برای به دام انداختن است. و از این باب است روایت «اساس عقل پس از ایمان به خدا مدارا کردن با مردم است». بنابر فرمایش امام علی (ع) اساس حکمت مدارا با مردم است (الکافی، ج ۲، ص ۶۲۳) و اگر فردی با کسی که ناگزیر از مدارا با اوست مدارا نکند بهره‌ای از حکمت ندارد «لیس الحکیم من لم یدار من لا یجد بدأ من مداراته».

از این دارد که آن بزرگان بر ضرورت بروز آن در تمامی رفتارهای اجتماعی، فردی و عرصه های فکری، اخلاقی و حقوقی تأکید فراوانی داشتند، به گونه ای که در جوامع حدیثی بابی با عنوان «باب مدارا» آمده است. در واقع بیشتر سفارش ها، و تعالیم ائمه در باب آداب معاشرت با هم نوعان را می توان تعبیرها و جلوه های مختلفی از این اصل عام اخلاقی و تربیتی بویژه در برخورد با مخالفان مذهبی به حساب آورد.

با بررسی مجموعه سیره و سخن امامان به روشنی دیده می شود که در واقع ایجاد حس مسئولیت اجتماعی متقابل، تأکید بر رفتارهای عاقلانه و دوری از تعصب های سیاسی، مذهبی در قبال گروه های مذهبی و حتی فدا کردن برخی از گرایش های مذهبی در قبال ضرورت همزیستی اجتماعی در جامعه اسلامی، بنیان تعالیم آن بزرگان بوده است. البته این که مبنای این برادری بر چه امری استوار بوده یا مثلاً آیا نزد ائمه برادری اسلامی از برادری ایمانی متمایز بوده یا خیر، مجال دیگری می طلبد. آنچه از مجموع روایات به دست می آید آن است که کوشش آنها در راه احیای اصل برادری صرفاً کوششی تاکتیکی، سیاسی و به تعبیری در مقابل دشمنان خارجی نبود بلکه آنان به اخوت ایمانی و اسلامی به عنوان اصلی دینی نظر داشته اند. در این جا به جلوه هایی اندک از تلاش آنها اشاره می کنیم.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

الف. خوش خلقی و ملایمت

احادیث اهل بیت درباره خوش خلقی، خوش رویی، مهرورزی، ملاطفت و ملایمت و نگاه احترام آمیز به دیگران فراوان است. جالب توجه این که در بسیاری از آنها به آثار مثبتی چون جلب محبت، هدایت پذیری بهتر، فراوانی دوستان، ایجاد پیوند و وحدت بیشتر در میان جامعه ایمانی نیز اشاره شده است (آمدی، غرر الحکم، ش ۴۸۲۷، ۷۹۴۱، ۴۳۴۲، ۵۴۲۹).

بنابر فرمایش امام علی (ع) «به صلاح آوردن دشمنان با سخن نیک گفتن و کار نیک کردن، از روبرو شدن و جنگ در انداختن با آنان آسان تر است» (همان، ش ۱۹۲۶). همچنین آن حضرت درباره چگونگی برخورد با دشمن می گوید: «با دشمن دست بده، زیرا این کاری است که خداوند عزوجل به بندگانش فرمان داده و می فرماید: بدی را به بهترین شیوه دفع کن: آنگاه کسی که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی

یکدل می‌گردد. این خصلت را جز کسانی که شکبیا بوده‌اند نمی‌یابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ، نخواهد یافت» (مجلسی، بحارالانوار: ج ۷۱، ص ۴۲۱؛ و ص ۳۷۹ به بعد).

همچنین آن حضرت نرمخویی و بردباری را اساس سیاست (آمدی، غرر الحکم، ۵۲۶۶) بهترین خصلت‌ها (همان، ۳۲۲۳) کندکننده شمشیر مخالفت (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۷) و از بین برنده کینه‌ها (غرر الحکم، ۴۴۲۰) و ویژگی خردمندان (همان، ۶۱۱) دانسته و به کارگزاران حکومتی خود دستور می‌دهد که در اهتمام به آن کوشا باشند.^۱

امام صادق (ع) نیز در دستور اخلاقی خود به عنوان بصری، حلم و بردباری در برابر مخالف را از ارکان اخلاق اسلامی و وظایف سالکان دانسته و می‌فرماید «فمن قال لک ان قلت واحدة سمعت عشرأ فقل له: ان قلت عشرأ لم تسمع واحدة و من شتمک فقل ان کنت صادقاً فيما تقول فأسأل الله أن یغفر لی و ان کنت کاذباً فيما تقول فأسأل الله أن یغفر لک و من وعدک بالخنا فعهده بالنصیحة و الرعاء» (نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۹۰).

جالب توجه این‌که مدارا و خوش‌رفتاری با مخالفان مذهبی، نه تنها زینت و آرایش رفتاری و کرداری شیعه دانسته شده، بلکه از عوامل مهم جلب توجه به مکتب اهل‌بیت شمرده شده است (حرّ عاملی، همان، ج ۸، ص ۴۰۰-۴۰۱).

به عنوان نمونه مردی از اهل شام، که تحت تأثیر تبلیغات معاویه قرار گرفته بود، به مدینه آمد و با امام حسن مجتبی (ع) برخورد کرد و تا آن جا که توانست به آن حضرت ناسزا گفت. هنگامی که ساکت شد امام رو به او کرد و پس از سلام و تبسم فرمود: «ای پیرمرد! گمان می‌کنم در شهر ما غریبی، و در مورد ما به اشتباه افتاده‌ای. هر نیاز و حاجتی که در این جا داری ما برایت برآورده می‌کنیم، از خوراک و پوشاک گرفته تا جا و مکان و غیره. تا در این شهر هستی مهمان ما باش». آن مرد وقتی چنین رفتار بزرگوارانه‌ای از امام مشاهده کرد، با شرمندگی گفت: گواهی می‌دهم که تو شایسته امامتی و خدا آگاه است که نمایندگی‌اش را در کجا قرار دهد. تا این ساعت تو و پدرت نزد من از همه مبغوض‌تر بودید و اینک کسی از شما نزد من محبوب‌تر نیست» (بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴).

۱. مثلاً رک: منشور حکومتی آن حضرت به مالک و دستور اکیدش به خوش‌رویی و برخورد نیک با اقسام شهروندان در نامه ۵۳ نهج البلاغه. جالب است بدانیم که خوش‌رویی آن حضرت به اندازه‌ای بود که حتی دشمنان از حضرت به دلیل آن عیبجویی کردند. رک: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵.

نیز هنگامی که یکی از افراد غافل به امام سجاده (ع) بی ادبی و اهانت کرد امام بعد از فرونشستن خشم آن فرد به در منزل وی آمد و گفت «آنچه خواستی به من گفتی، پس اگر آنچه گفتی در من هست از خداوند آمرزش می‌خواهم و اگر آنچه گفتی نادرست است خداوند تو را بیامرزد». این جا بود که آن مرد از کرده خود پشیمان شد و گفت آنچه به تو گفتم لایق خودم بود» (مفید، الارشاد، ج ۲، صص ۱۴۵ - ۱۴۶).

مصادق عملی این شیوه را نیز می‌توان از زبان زُهری، یکی از دانشمندان معروف اهل سنت، دربارهٔ چگونگی رفتار امام زین‌العابدین (ع) با مردم ملاحظه کرد، در آن جا که می‌گوید: مواضع هر کس را دربارهٔ علی بن الحسین دیدم، فهمیدم که آنان، با وی (امام سجاده) به سبب ملایمت و مدارای فوق‌العادهٔ او از در مدارا وارد می‌شوند» (معزی، همان، ج ۲۰، ص ۸۲). نمونه این شیوه را می‌توان حتی در برخورد آنان با مخالفان غیر مسلمان نیز جست‌وجو کرد (مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۵۷؛ نمونه‌های بیشتر آن را رک: طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، صص ۲۰۴ - ۲۱۱؛ و نیز میلانی، اثمت، ج ۱، ص ۴۶۵؛ نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۵۹).

ب. پرهیز از پرخاشگری و ناسزاگویی
 ائمه (ع) همواره تلاش می‌کردند در برخورد هدایت‌گرایانه با دیگران از پرخاشگری و ناسزاگویی، حتی نسبت به دشمنان آشکار اسلام پرهیزند. از طرف دیگر اصحاب خود را نیز از هرگونه خشونت در گفتار و سب و لعن که طبعاً موجب شعله‌ور شدن تنازعات و تعصبات مذهبی می‌شد بر حذر می‌داشتند. به عنوان نمونه سرسخت‌ترین دشمنان امام علی (ع) در ایام خلافت وی در لشکر شام اجتماع کرده بودند. این دسته بنابر فرمایش آن حضرت از کسانی بودند که به عمد در باطل‌گرایی خود پافشاری می‌کردند و سرانجام آن حضرت نیز با آنان برخورد سختی کرد. با این حال درباره همین دسته گزارش شده که چون اصحاب آن حضرت به لعن و پرخاشگری آنان پرداختند، امام (ع) از کار آنان جلوگیری کرد و گفت درست است که شما بر حق هستید اما ناپسند دارم که شما اهل نفرین و دشنام به آنها باشید شما بایستی به جای ناسزاگویی بدی‌های اعمالشان را توصیف کنید و بگویید: منش و رفتار آنان چنین و چنان است، این در گفتار به صواب نزدیک‌تر و در عذرتان پذیرفته‌تر است. اگر به جای نفرین و بیزاری جستن بگویید:

بار خدایا خون‌های ما و آنها را از ریختن نگه دار و میان ما و ایشان آشتی انداز و آنها را که در این گمراهی اند راه بنمای تا هر که حق را نمی‌شناسد، بشناسد و هر که آزمند گمراهی و دشمنی است از آن باز ایستد، این کارتان نزد من محبوب‌تر و برای شما بهتر است» (منقري، وقعة صفین، ص ۱۰۳).

در تحریم هرزه‌گویی و بدزبانی نسبت به دیگران روایات زیادی از دیگر اهل بیت نیز رسیده است. جالب توجه این‌که هیچ موردی از ناسزاگویی و فحش توسط آنان حتی نسبت به سرسخت‌ترین مخالفان گزارش نشده است. در کتاب جامع احادیث الشیعه بابی با عنوان تحریم سب و فحش و بی‌مبالاتی در سخن باز شده و در آن ده‌ها حدیث نبوی و ولوی در نهی و مذمت از این عمل گزارش شده (معزی، همان، ج ۱۶، ص ۵۵۹-۵۷۲)^۱ و در برخی از آنها عملی شیطانی و منافقانه به حساب آمده است. آن بزرگان همچنین هیچ‌گاه ناسزاگویی به مخالفان و دشمنان سرسخت خود را با ناسزاگویی پاسخ نمی‌دادند و اگر از اصحاب آنان نیز حرکاتی نظیر سب و لعن و فحش سر می‌زد آنان را سرزنش می‌کردند (الکافی، ج ۲، ص ۳۲۶).

همچنین ابن مسکان از امام صادق نقل می‌کند که به وی فرمود: من گمان می‌کنم هر گاه کسی نزد تو به علی (ع) ناسزا بگوید، اگر بتوانی با او برخورد شدید کنی چنین خواهی کرد؟ ابن مسکان می‌گوید با تأکید تمام گفتم: آری چنین است. امام (ع) فرمودند: این کار را انجام نده! به خدا قسم، گاهی می‌شنوم که کسی به علی (ع) ناسزا می‌گوید، در حالی که بین او و من جز ستونی فاصله نیست. پس پشت ستون مخفی می‌شوم و پس از فراغت از نماز از کنارش گذشته به او سلام کرده، با او مصافحه می‌کنم (معزی، همان، ج ۲۰، ص ۳۷).

موارد دیگری نیز از اهل بیت رسیده که به اصحاب خود دستور برخورد خوب با کسانی که به ناسزاگویی به اهل بیت می‌پرداخته‌اند داده شده است (همان، ج ۷۱، ص ۳۹۷ به بعد؛ موارد بیشتر آن را رک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۹۳ به بعد). طرفه آن‌که سب و فحش و پاسخ ناسزا به ناسزا در قاموس امامانی که رسالت اصلی آنان هدایتگری بود نه انتقام و تشفی خاطر، هیچ جایگاهی نداشت و بر پیروان واقعی آنان نیز

۱. بنا به نقلی، امام صادق (ع) حتی یکی از اصحاب خود را به خاطر یک فحش شدیداً سرزنش کرده و با وی قطع رابطه کرد (همان، ص ۵۷۱).

فرض است که پابندی خود را به راه و رسم آنان در عمل نشان دهند و مباد که برای اظهار ارادت خود به آنان، آموزه محکم قرآنی در جدال احسن را فراموش کرده، موجبات وهن مکتب اهل بیت و دردسر خویش را فراهم کنند.

ج. توجه به عواطف مذهبی

حجم زیادی از کشمکش‌های شدید فرقه‌ای و واگرایی در جوامع دینی را می‌توان معلول بی‌احترامی و عدم توجه متقابل گروه‌ها به باورها و مقدسات و در نتیجه تحریک عواطف و احساسات مذهبی یکدیگر دانست.

تردیدی نیست که گاهی پاره‌ای از عقاید و باورها بدون این‌که هیچ پایه و اساس درستی داشته باشد جنبه قدسی و احترام‌آمیز به خود می‌گیرد و جزء لاینفک عقاید دینی شود. با این حال درباره این‌گونه معتقدات نیز باید برخوردی احترام‌آمیز و خردمندانه داشت. تجربه نیز ثابت کرده که برخورد تحقیرآمیز و همراه با توهین و تمسخر نسبت به هر عقیده‌ای، هر چند بی‌پایه و اساس، نتیجه معکوس دارد.^۱

در زمان حضور امیرالمؤمنین (ع) در کوفه، کسانی نزد آن حضرت آمدند و برای نماز تراویح [یعنی نمازهای مستحبی شب‌های ماه مبارک رمضان که در زمان خلفای قبلی وضع شده بود] درخواست امام جماعت کردند. امام (ع) آنان را از اقامه چنین نماز جماعتی نهی فرمود. اما آنان شبانگاه شعار «ابکوا فی رمضان»، «وا رمضاناه» سردادند حارث أعمور و جمعی دیگر نزد امام (ع) آمدند و گفتند مردم سر و صدا راه انداخته و از برخورد شما ناراحتند. امام (ع) فرمود: «دعوهم و ما یریدون، لیصلی بهم من شاؤوا» (تفسیر العیاشی، سورة النساء، ح ۲۷۲). شبیه این گزارش در جای دیگری نیز نقل شده است (بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۱۸۱، ح ۹۸۱).

۱. بعید نیست که حتی بگوییم ائمه با انتخاب نام خلفای نخستین و برخی از همسران پیامبر برای فرزندان خود تلاش کردند تا به نوعی از تحریک احساسات مذهبی مخالفان بکاهند و بدان وسیله مخالفان فرصت طلب را نیز خلع سلاح کنند. این‌که امام علی (ع) بدون هیچ تقیه و تحت هیچ فشاری اسامی فرزندان را هم نام با خلفای نخست می‌نهد یا حضرت صادق (ع) می‌فرماید ولدنی ابوبکر مرتین (اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۷۳) را نمی‌توان امری تصادفی و خارج از دغدغه آن بزرگان در جلوگیری از تحریک احساسات مذهبی شیعیان و سنیان دانست.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در توضیح این سخن امام (ع) که «آن‌گاه که آشوب‌ها را فرو نشاندم چیزهایی را تغییر خواهم داد»، می‌گوید «تردیدى نداریم که علی (ع) در احکام شرعی و داوری‌ها آرایى داشت که مخالف دیدگاه‌های صحابه بود، نظیر بریدن دست دزد از بیخ انگشتان و فروش ام ولدها و جز آن، اما اشتغال آن حضرت به جنگ با طغیانگران و خوارج، مانع ایشان از تغییر این موارد بود. مقصود امام از فتنه‌هایی که امید به سامان پذیری آنها شده همین است. بدین خاطر است که به قضاتش فرمود: به گونه‌ای که پیش از این داوری می‌کردید، قضاوت کنید که باعث اجتماع و همبستگی مردم شود (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۶۱، کلمه ۲۷۸). صاحب کتاب الغارات به نقل از شریح نقل می‌کند که علی (ع) به من پیغام داد که طبق آنچه سابقاً داوری می‌کردی داوری کن تا کار مردم بر یک پارچگی سامان بگیرد (الغارات، ج ۱، ص ۱۲۳). البته این موارد از موارد فروع عملی و اجتهادی بوده و نمی‌توان آن را مدهانه و سازش‌کاری در مسائل قابل توجه عقیدتی دانست. آن حضرت در جایی می‌فرماید: «والله ما ادهنت فی دینی» و در مجموع می‌توان به دست آورد که مماشات در برخی موارد اجتهادی و فقهی و رعایت احساسات مذهبی از موضوع مدهانه خارج است.

به هر حال مماشات (و البته نه مدهانه) آن حضرت در جلوگیری از برخی از سنت‌های فقهی و فروع عملی و اجتهادی و غیر ضروری بجا مانده از خلفا به خاطر اعتراض و واهمه مردم نیز از شواهد تاریخی این روش است. جالب‌تر این‌که هنگامی که یکی از اصحابش از وی پرسید چگونه قومتان شما را از این مقام (خلافت) باز داشتند، در حالی که از دیگران سزاوارتر بودید، امام (ع) سخن آن مرد را سرزنش کرده، می‌فرماید «تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش می‌کنی ولیکن تو را حق خویشاوندی است و حق در پرسیدن داری و بی گمان طالب دانستنی پس بدان که: برتری جویی آنها بر ما، با وجود شرافت خانوادگی و خویشاوندی ما نسبت به پیغمبر (ص)، برای این بود که مقام خلافت مطلوب و محبوب است. قومی بخل ورزیدند (و آن را تصاحب کردند) و قومی سخاوت کردند (از آن گذشتند). حاکم خداست و بازگشت همگان در قیامت به سوی اوست. سپس به شعری از امرؤ القیس استشهاد کرد که حاصلش این است که سخن از گذشتگان را بگذار و از آنچه امروز با آن مواجهیم، یعنی معاویه و جنگ با شامیان بگوی. امام بعد از قرائت شعر چنین ادامه داد: بیا و

داستان شگفت انگیز پسر ابوسفیان را ببین، که روزگار مرا پس از گریه به خنده انداخت، از روزگار عجب نیست که او شگفتی ها و کجی های بسیار دارد، آنها (شامیان) کوشیدند تا نور خدا را که از منبعش می درخشید، خاموش سازند و فوران چشمه الهی را سد کنند و آب میان من و خود را گل آلود نمایند (کشتن عثمان را به من نسبت دادند). اگر مشکلات موجود برطرف گردد، آنان را به راه خالص حق برم و اگر صورت دیگری یافت (من کشته شدم) افسوس مخور که خدا بر کردارشان داناست (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲). امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نیز اگر چه به نامهربانی های گذشتگان نسبت به آل محمد اشاره می کنند اما از ذکر جایگاه، سابقه و فضایل خلفای نخستین نسبت به دیگر خلفا تحاشی نداشته و حتی به سابقه آنها در اسلام و فضایل آنها اشاره و برای آنها طلب رحمت می کنند (مقاتل الطالین، ص ۶۵-۷۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۴، ۳۴؛ نجم الدین طوسی، امام حسین در مکه مکرمه، ترجمه عبدالحسین بینش، ج ۲، ص ۲۳).

دیگر امامان نیز نسبت به ملاحظات عاطفی و مذهبی مخالفان توجه داشتند و هیچ گاه در برخورد خود به تحریک احساسات مذهبی، هر چند بی پایه باشد نمی پرداختند. در این جا تنها به موردی از آن (احترام شیخین) که، بیشتر از همه مورد توجه و گاهی نیز اسباب بهانه جویی مخالفان در آن زمان بود، اشاره می شود. هنگامی که در یکی از محافل مناظره نزد امام جواد (ع) از فضایل خلفا آن هم با تکیه بر احادیث نبوی، سخن به میان آمد، امام (ع) ضمن اشاره به وجود احادیث جعلی در باب فضایل و اثبات بی پایگی آنها تلاش داشت تا احترام خلفای نخست را نیز حفظ کند. در این مجلس یحیی بن اکثم پرسش هایی از امام درباره خلفای نخستین پرسید. یحیی ابتدا روایتی را مطرح کرد که در ضمن آن چنین آمده است: «جبریل از طرف خدا به پیامبر می گوید: از ابوبکر سؤال کن، آیا او از من راضی است؟ من از او راضی هستم. در آن مجلس که تعداد زیادی از علمای اهل سنت حضور داشتند، امام فرمود: من منکر فضل ابوبکر نیستم، ولی کسی که این روایت را نقل کرده، باید به روایتی که از رسول خدا نقل شده و همه حدیث شناسان صحت آن را پذیرفته اند توجه داشته باشد، آن حضرت در حجة الوداع فرمود: نسبت سخنان دروغ و ساختگی بر من زیاد شده و پس از این زیاده تر خواهد شد. کسانی که دروغ بر من می بندند جایگاهشان از آتش پر خواهد شد. یحیی بن اکثم بعد از مباحث چندی درباره فضایل دیگر خلفا و پاسخ علمی امام (ع) درباره حدیث «ان عمر بن الخطاب

سراج اهل الجنة» عمر چراغ اهل بهشت است؛ سؤال کرد. امام فرمود: در بهشت ملائکه مقربین خدا و آدم و محمد(ص) و کلیه انبیای عظام حضور خواهند داشت. آیا نور آنان برای روشن کردن بهشت کافی نیست که نیاز به نور خلیفه دوم باشد؟

یحیی از حدیث «ان السکینه تنطق علی لسان عمر» سوال کرد امام فرمود: من منکر فضل عمر نیستم، اما ابوبکر که افضل از وی بود، بالای منبر می‌گفت «ان لی شیطانا یعترینی، فاذا ملت فسد دونی» (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، صص ۴۷۷-۴۸۰؛ موارد بیشتری از برخورد احترام آمیز اهل بیت را نسبت به صحابه رک: معرفت، التفسیر الاثری الجامع، ج ۱، صص ۱۰۲-۱۰۴).

به هر حال امامان ملاحظات عاطفی و مذهبی دیگران را مد نظر داشته به اصحاب خود نیز درباره موضع گیری علیه خلفا سفارش به سنجیده گویی می‌کردند و بر احترام به اصحاب پیامبر(ص) تأکید داشتند (مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۰۵، ج ۲۲، ص ۳۰۶) که در جوامع روایی شیعه نیز آمده است (برای اطلاع بیشتر رک: معزی، همان، ج ۱۸، ص ۳۹۶-۴۰۲ و تفسیر امام حسن عسگری ص ۳۵۴ به بعد) و روشن تر از آن را می‌توان در گزارش های منابع اهل سنت جستجو کرد. به عنوان نمونه، به نقل ابن سعد از امام باقر(ع) پرسش شد که آیا از خاندان شما کسی هست که به شیخین ناسزا بگوید؟ آن حضرت ضمن پاسخ منفی فرمود: آن دو را دوست بدار و به آنان مهرورزی کن و برای آنان از خدا آمرزش بخواه (طبقات ابن سعد، ترجمه دامغانی، ج ۵، ص ۳۲۱).^۱ از امام رضا(ع) نیز روایتی به نقل از جدش امام صادق(ع) نقل شده که می‌فرماید: «اجتمع آل محمد... علی ان یقولوا فی اصحاب النبی احسن قول» (معرفت، التفسیر الاثری الجامع، ص ۱۰۳ به نقل از تفسیر ابوالفتوح، ج ۱، ص ۴۹-۵۰) گو این که ممکن است این قبیل موارد را، البته بر اساس برخی از مبانی، حمل بر تقیه کرده و پرداخته رقبا بدانیم. اما سخن بر سر این است که آنان به هر دلیلی نسبت به باورهای دیگران حساس بودند و به تحریک احساسات نمی‌پرداختند و البته که سیره مستمر و سخنان فراوان آنها را، مبنی بر رعایت حرمت دیگران که بر تعالیم قرآنی استوار بود، نمی‌توان با اندکی از احادیث که داعی بر جعل آنها نیز فراوان بوده خدشه دار کرد و بر شیعیان و منسوبان به آنان نیز فرض است که پیروی از راه و رسم آنان را پیشه خود سازند.

۱. موارد بیشتری از آن را رک: مطالب السؤل، ص ۲۷۲؛ بنابر نقل این کتاب امام سجاد افرادی را که از خلفای نخست بدگویی می‌کنند، سرزنش می‌کند. همچنین رک: حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۵.

۳. ملاحظه اختلاف افکار و توانایی های افراد

به رسمیت شناختن اختلاف و تنوع افکار، طبایع و سلايق بشری را باید نخستین و چه بسا مهمترین گام و مبنای وحدت طلبی به شمار آورد. این اصل فراگیر اگر به گونه ای صحیح و در چهارچوب مشترکات مذهبی و اصول اخلاقی مورد پذیرش و توجه قرار گیرد، نه تنها مانع بسیاری از تنازعات اجتماعی می شود، بلکه با توجه به تأثیر آن در رفع زمینه های فرهنگی و اخلاقی اختلافات، موجبات وحدتی پویا را به همراه رشد فکری جامعه فراهم خواهد ساخت. از این رو امامان همواره اصحاب خود را به این نکته توجه می دادند که نمی توان از همگان در فهم، پذیرش و عمل به حقایق و دستورات مذهبی انتظار یکسان داشت چرا که اساساً اختلاف افکار و سلايق و طبایع بشری قانون خداوند و ناموس طبیعت است. اهتمام آن بزرگان به این آموزه صریح قرآنی را می توان در تقسیم بندی آنان از مجموعه افراد بشر و نیز توجه دادن به تفاوت درجات ایمان و درک مومنان و حتی موافقان مذهب به وضوح دریافت. حتی با توجه به تصریح این روایات هیچ توجیهی برای تحمیل عقیده باقی نمی ماند که به مواردی از آن اشاره خواهد شد (برای اطلاع بیشتر رک: کلینی، الکافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر باب درجات الایمان، ص ۴۲ به بعد؛ حرّ عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۴۲۹؛ معزی، همان، ج ۱۸، ص ۳۱۳).

روایات چندی از امامان رسیده که خداوند عموم انسان ها (مسلمان و غیر مسلمان) را با ظرفیت های مختلف و درک های متفاوت آفریده است (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۴، کتاب الایمان و الکفر). از عبدالعزیز قراطیسی نقل شده که امام صادق (ع) به من فرمود: ای عبدالعزیز ایمان مانند نردبانی است که ده پله دارد و مؤمنین پله ای را بعد از پله دیگر بالا می روند، پس کسی که در پله دوم است نباید به آن که در پله اول است بگوید: تو هیچ ایمان نداری تا برسد به صاحب دهمین مرتبه. پس کسی را که از تو پایین تر است از خود مران که بالاتر از تو، تو را از خود می راند و چون کسی را یک درجه پائین تر از خود دیدی، با ملایمت او را به سوی خود بالا بیاور و چیزی را هم که طاقتش را ندارد بر او تحمیل مکن که او را بشکنی؛ زیرا هر که مؤمنی را بشکند، بر او لازمست جبرانش کند (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵). توجه آن بزرگان به این مهم لوازم و پیامدهایی را در پی داشت که به گزارش مختصر آن می پردازیم.

الف. پرهیز از تحمیل عقیده

در جوامع حدیثی شیعه احادیث متعددی از امامان گزارش شده مبنی بر این که با مردم به اندازه فهم و عقلشان سخن بگویند و عقیده‌ای را که حق می‌دانید و فراتر از طاقت آنهاست بر آنان تحمیل نکنید. در کتاب جامع احادیث الشیعه جلد هجدهم در «باب ماورد فی کتم الدین عن غیر اهل مع التقیه و حدیث الناس بما یعرفون و ترک ما ینکرون» نزدیک به صد حدیث از امامان در این باره گزارش شده است. مضمون جامع و روشن این احادیث، که از منابع متعدد شیعی گزارش شده، این است که اصحاب اهل بیت از ارائه و اشاعه و تحمیل آن دسته از تعالیمی که پذیرش و فهم آن برای همگان به ویژه با توجه به تفاوت‌های فکری و استعداد آنان، نامیسر است، پرهیز داده‌اند چنین کاری چه بسا موجب وهن مکتب اهل بیت شده و به تکذیب قول خدا و رسول او بینجامد.

امام صادق (ع) در جمع بعضی از افراد می‌فرماید «حدثوا الناس بما یعرفون و دعوا ما ینکرون أتحبون أن یسب الله و رسوله قالوا و کیف یسب الله و رسوله قال یقولون اذا حدثتموهم بما ینکرون لعن الله قائل هذا و قد قال الله عزوجل و رسوله (ص)» (معزی، همان، ج ۱۸، ص ۴۳۱).

جالب توجه این که حتی امام به اصحاب خویش دستور می‌دهد که رعایت حال همفکران شیعی خود را بکنند و از آنها بیش از حد طاقتشان انتظار نداشته باشند. از جمله این که آن حضرت به عمر بن حنظله می‌گوید: «یا عمر لا تحملوا علی شیعتنا و ارفقوا بهم فان الناس لا یحملون ما تحملون» (کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۳۴) و نیز هنگامی که یونس بن عبدالرحمن از اتهامات برخی از شیعیان نسبت به خود شکایت می‌کند امام (ع) می‌فرماید «دارهم فان عقولهم لا تبلغ» با آنان مدارا کن چرا که میزان درک آنها بیش از این نیست (کشی، شماره ۹۲۹).

ب. ترک مخاصمه و ستیزه‌جویی

در باب نهی از مخاصمه فکری و جدال‌های مذهبی با مخالفان و پیامدهای زیان‌بار فکری، اجتماعی و تربیتی و اخلاقی آن نیز روایات فراوان از اهل بیت رسیده است. بر پایه این روایات، خصومت‌های کلامی نه تنها تأثیری در هدایت دیگران نیز ندارد، بلکه

اسباب اختلاف، دشمنی و کینه متقابل و جسارت آنان در تکذیب حق را فراهم می‌سازد. علاوه بر آن مخاصمه‌کننده را از مسیر اصلی باز می‌دارد (رک: ری شهری، میزان الحکمه، ج ۳، صص ۴۴-۴۶). بنابر حدیثی از امام باقر (ع) ستیزه‌جویی موجب از بین رفتن دین و حبس اعمال بوده و نتیجه مستقیم آن ایجاد شک و تردید است (همان، ص ۴۴). امام کاظم (ع) در سفارش خود به اصحاب می‌فرماید: تلاش کنید که زیانتان را حفظ کنید و ستیزه‌جویی در دین را رها ساخته و به جای آن به عبادت خدا بپردازید (همان، ص ۴۴). بنابر حدیثی دیگر امام صادق (ع) ستیزه‌جویی در دین را سبب بیماری قلبی دانسته است.

از آن حضرت نیز نقل شده که مردی پیش پدرم آمد و گفت من با کسی مخاصمه و بگومگو دارم و دوست دارم تا وی در آیین امامت شما داخل شود و پدرم در جواب او گفت هرگز با احدی مخاصمه مکن چرا که خداوند اگر اراده خیر برای کسی بکند قلب او را متوجه و مشتاق شما خواهد کرد و او را در زمره شما درخواهد آورد (محاسن برقی، ص ۲۰۱، حدیث ۴۰). جالب توجه این‌که بنابر گزارشی امام صادق (ع) به سرزنش مومن طاق، از صحابیان مشهور خود پرداخته، و دلیل آن را چنین بیان می‌کند که بدون اجازه امام خود، با مخالفان مخاصمه نموده است (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۷، حدیث ۴۶).

در کافی به سند صحیحی از سلیمان بن خالد از امام صادق نقل شده که: «ای سلیمان! شما شیعیان بر آیینی هستید که هر کس آن را بپوشاند، خداوند عزیزش گرداند و آن کس که پراکنده‌اش سازد اسباب خواری او را فراهم آورد (حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۴، حدیث ۱). از امام سجاد نقل است که فرمود: «به خدا سوگند دوست داشتم بتوانم به هر وسیله ممکن، بی‌پروایی و ضعف رازداری را از شیعیان دور کنم» (همان، ج ۱۱، ص ۴۸۴، حدیث ۵).

از عبدالاعلی روایت است که از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: «باور کردن عقیده ما تنها به قبول آن نیست بلکه آن را بایستی از نااهل پوشاند. به شیعیان سلام برسان و بگو: خدا رحمت کند کسی را که محبت مردم را به ما جلب کند! با آنان از آنچه می‌شناسند (و استبعاد نمی‌کنند) سخن بگوئید و آنچه را عجیب می‌شمارند اظهار نکنید» (همان، ج ۱۱، ص ۴۸۴، حدیث ۵).

در تأکید بر این مهم بود که امام صادق (ع) در مورد کسانی که اسرار شیعه را فاش می‌کردند و امام خویش را در معرض خطر قرار می‌دادند، برخورد سختی داشت. از «قاسم شریک فضل» که فرد راستگویی بود، نقل است که از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: گروهی از مردم در مسجدند که اسرار ما و خود را فاش می‌کنند. آنان از ما نیستند و ما از آنان نیستیم. من خود سخن می‌گویم و حفظ اسرار می‌کنم، اما آنان رازها را بر ملا می‌کنند، خداوند آبرویشان را بریزد! به من می‌گویند: امام! به خدا من امام آنان نیستم، مگر از من اطاعت کنند. هر کس از امر من سرپیچی کند امام او نیستم. چرا مدام نام من بر زبان آنهاست؟ بس است! به خدا در روز قیامت با من محشور نمی‌گردند» (همان، ج ۱۱، ص ۴۸۵، حدیث ۱، گزارش بیشتر این روایات را رک: معزی، همان، ج ۱۸، ص ۴۰۲ به بعد).

در کتاب کافی به سند صحیح از عثمان بن عیسی از امام کاظم (ع) روایت شده است که امام (ع) فرمود: اگر در یک دست چیزی باشد و بتوانی کاری کنی که دست دیگری به آن پی نبرد، باید چنین کنی. راوی می‌گوید: در این هنگام کسی در نزد امام (ع) بود و با وی راجع به «کشف الاسرار» سخن می‌گفت: امام (ع) فرمود: ای مرد! لسان خویش نگه دار تا عزتمند گردی و مردم را از آنچه بدان گردن نهاده‌ای آگاه مکن که در این صورت به خواری و ذلت خواهی افتاد (همان، ج ۱۱، ص ۴۹۳، حدیث ۵؛ برای اطلاع بیشتر رک: حکیم، وحدت اسلامی از دیدگاه قرآن و سنت، ترجمه عبدالهادی فقهی‌زاده، ص ۱۵۵-۱۶۲). جالب توجه این‌که بر اساس برخی از روایات، بی‌توجهی به اسرار امامت در زمان اهل بیت چه بسا موجب زیان‌های زیادی برای مکتب اهل بیت و چه بسا تأخیر در ظهور دولت محمدی نیز به حساب آمده است (کلینی، الکافی، ج ۲، صص ۲۲۳-۲۲۴).

ج. پرهیز از تکفیر

پرهیز از تکفیر و تفسیق‌های نابجای مسلمانان و صاحبان فرق اسلامی یکی از روشن‌ترین نتایج و لوازم پذیرش اختلاف افکار و تعدد برداشت‌ها است. پدیده تکفیر عموماً برخاسته از تنگ‌نظری، بدبینی، مطلق‌اندیشی و جهل به معتقدات و مبانی اندیشه دیگران بوده، و به جامعه و فرهنگ اسلامی بیشترین زیان را می‌رساند. امامان شیعه با گشودن باب اجتهاد و تأویل و جلوگیری از تنگ‌نظری و بدبینی نسبت

به مخالفان و پرهیز دادن از خودخواهی و استبداد در رأی و تأکید بر معامله مسلمانی با مخالفان مذهبی، تلاش داشتند که از رواج چنین آفتی جلوگیری کنند. بنابه حدیثی از امام علی (ع)، کمترین چیزی که موجب کفر می شود این است که فردی برداشت های دینی و پندار خود را مطلق انگاشته باشد و عین دین بداند و به دیگر سخن اعتقاد خود را معبود قرار دهد و حال آنکه در واقع شیطان را عبادت می کند. (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵). در مجموع، سیره و سخنان آنان حاکی از این است که آن بزرگان دایره مسلمانی و ایمان نجات بخش را از بسیاری مخالفان مذهبی و برخی از اصحاب تندرو خود فراتر می دانستند.^۱ این در حالی است که در عصر آنان گاهی موضوعات و اختلافات حاشیه ای موجب اتهام به کفر می شد. به عنوان نمونه، خوارج سرسخت ترین گروه دینی مخالف امام علی (ع) بودند. اما بنابر فرمایش امام باقر (ع) آن حضرت هیچ گاه آنان را به کفر و شرک و نفاق متهم نکرد، بلکه فرمود «هم اخواننا بغوا علينا» (حرّ عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۲۲). وی این سخن را درباره ناکثان و اصحاب جمل نیز ابراز کرد.

بنابر گزارش دیگر هنگامی که یکی از خوارج آن حضرت را متهم به کفر کرد و اصحاب قصد تعرض به وی را کردند، فرمود «به او کاری نداشته باشید» (انما هو سب بسب او عفو عن ذنب) (حرّ عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۶۲، باب ۲۶ از ابواب جهاد). همچنین از آن حضرت نقل شده که: اذا قال المؤمن لایخیه: اف انقطع ما بینهما فاذا قال له انت کافر کفر احدهما، و اذا اتهمه اثبات الاسلام فی قلبه کما یثا الملح فی الماء (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰۲؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۱).

و نیز از امام باقر نقل شده که: ما شهد رجل علی رجل بکفر قط الا بآء به احدهما ان کان شهد علی کافر صدق و ان کان مؤمناً رجع الکفر علیه فایاکم و الطعن علی المؤمنین (کلینی، الکافی، ص ۳۶۰). و نیز بنابر سخن دیگر حضرت «ما شهد رجل علی رجل بکفر قط الا بآء به احدهما ان کان شهد (به) علی کافر صدق و ان کان مؤمناً رجع الکفر الیه فایاکم و الطعن علی المؤمنین». هیچ کس به کفر کسی شهادت نمی دهد جز آنکه یکی از آن دو سزاوار کفر است، اگر شهادت وی نسبت به کافر بوده راست گفته و اگر نسبت به مؤمن بوده خودش کافر می شود، پس پرهیز کنید از طعن زدن بر مومنین. از نگاه آن حضرت نه تکفیر مومنان

۱. در حدیثی که از امام صادق (ع) نقل شده آن حضرت حتی همه گمراهان و حتی منافقان را که به دعوت ظاهری اسلام اذعان کردند، مشمول آیه «یا ایها الذین آمنوا» دانستند. رک: کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۱۲ و نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۸.

بلکه سب و لعن و هتک حرمت آنان نیز همسنگ قتل آنان به حساب آمده و تکلیف چنین عملی نیز روشن است (همان، ج ۲، ص ۳۶۰).

و بنا بر فرمایش صادق آل محمد: ملعون ملعون من رمی مؤمننا بکفر و من رمی مؤمننا بکفر فهو کفله (مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۵۴، موارد بیشتر آن در سفینه البحار و مستدرک سفینه، ماده کفر). آن حضرت همچنین فرمود: «من روی علی مومن روایة یزید بها شینه و هدم مروته لیسقط من أعین الناس أخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان فلا یقبله الشيطان». کسی که به منظور عیب جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی بگوید تا او را از نظر مردم ساقط کند، خداوند وی را از ولایت خود به سوی ولایت شیطان بیرون می راند و شیطان هم او را نمی پذیرد (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۸).

و نیز بنابر سخن آن حضرت من اثم اخاه فی دینه فلا حرمة بینهما (المیزان، ج ۱، ص ۴۳۸). بنابه گزارش کلینی زراره از شاگردان برجسته امام باقر (ع) و امام صادق (ع) انسان ها را از جهت دینی تنها به دو گروه کافر و مومن تقسیم و با پیش فرض خود سخن از تقسیم مسلمانان به خودی و غیرخودی به میان آورده، اما امام با اشاره به گونه های دیگری از مردم نظیر «مستضعفین فکری» و «اهل اعراف» که بر اساس آموزه قرآن واسطه بین ایمان و کفرند، دیدگاه وی را رد کرد. جالب توجه این که امام تنگ نظری و افراط زراره در تعمیم کفر به تمامی جاهلان و منکران امامت را ناشی از جوانی و جهل و کینه وی نسبت به مخالفان دانسته و یادآوری می کند که «ان کبرت رجعت و تحللت عنک عقدک» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۰۲) در حدیث دیگری به این مضمون امام (ع) مرزبندی های کاذب مذهبی را درباره مسلمانان و نگاه بدبینانه نسبت به آنان را تفکر خوارج می داند (همان، ص ۴۰۱).

۴. برائت از انحرافات و بدعت های وحدت شکن

مبحث قبلی به شیوه برخورد اخلاقی و تربیتی امامان با مخالفان مذهبی مربوط بود. اما باید دانست که مبارزه آنها با منحرفان فکری را نیز می توان در راستای وحدت طلبی جستجو کرد. اشاره شد که امامان شیعه در تبیین تعالیم اسلامی و دفاع از آموزه های خویش و هدایت دیگران به راه صحیح، اصل اولی را بر برخورد اخلاق مدارانه گذاشته بودند. با این حال تأکید بر چنین شیوه ای را نباید به معنای سکوت و مماشات آنها در

دفاع از حقایق دینی و و خوش رویی نسبت به اصل انحراف تلقی کرد. از این رو، امامان در مواردی با انحراف و منحرفان با شدت بیشتری برخورد کرده و به منظور جلوگیری از سنت شکنی و تفاسیر انحرافی از دین به طرد و ردّ و لعن (و نه فحش و سب به صاحبان آن) و احیاناً تکفیر صاحبان مذاهب انحرافی و بیزاری از انحراف اهل بدعت پرداختند. برخی نیز به اشتباه، و گاهی با تکیه بر مواردی از احادیث قابل تردید، آنان را هم عرض و مخالف مدارا دانسته و اندیشه های ضد تقریبی خود را بر آن استوار کرده اند.

این دسته از روایات اگر چه در مقایسه با روایات مدارا و احادیثی که حاکی از برخورد نیک با صاحبان اندیشه بوده، از کمیت قابل ملاحظه ای برخوردار نیست و انگیزه های جعل نیز در پاره ای از آنها قوت بیشتری دارد، اما نمی توان از مضمون کلی آنها در میراث حدیثی شیعه غفلت کرد. گذشت که برخی از آنها علیه اهل فسق و فجور و گناهان کبیره بوده است. در مبحث عقاید نیز می توان این احادیث را به چند دسته تقسیم کرد:

۱. احادیثی که علیه مطلق اهل بدعت و گمراهان از ایمان و معاندان با حق وارد شده و حتی تبسم بر اهل بدعت مساوی با هدم اسلام دانسته شده و به طور مطلق دستور به قطع رابطه و مصاحبت با آنها می دهد (به عنوان نمونه رک: معزی، همان، ج ۱۸، ص ۲۹۵-۲۹۴، ۲۹۸).

۲. احادیثی که علیه برخی از فرقه های شناخته شده نظیر مرجئه، حروریه و بیشتر از آن علیه غلات و نواصب وارد شده است. تعابیر شدیدی علیه این گروه ها از جمله کفرآمیز بودن عقاید و ملعون بودن صاحبان آنها وجود دارد و حتی در مواردی خون صاحبان عقاید انحرافی هدر دانسته شده است (رک: معزی، همان، ج ۱۸، ص ۳۰۸-۲۷۳. همچنین مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۱ باب کفر المخالفین و النصاب و نیز بنگرید توقیعات حضرت صاحب علیه برخی از منحرفان شیعه).

جالب این که در پاره ای از این احادیث به فلسفه نهی از مصاحبت و مجالست با صاحبان آنها نیز اشاره شده و در آنها همراهی و خوش رویی با منحرفان و اشرار موجب سوء ظن دیگران یا تأثیرپذیری از آنان و یا جری شدن آنها نسبت به بدعت و خدشه در سنت پیامبر تلقی شده است (همان، ص ۲۸۴، ۲۹۷).

برخی با تکیه به مجموعه ای از این احادیث، عدول از شیوه مدارا را پیشه کرده اند اما به نظر می رسد که ما باید بین برخوردهای ائمه تفکیک قائل شویم؛ همانگونه که بین

مخالفان آنها قائل به تفکیک هستیم، زیرا برخوردهای قبلی مربوط به چگونگی مواجهه اخلاقی و حقوقی و شیوه جذب و هدایت بود، اما این برخوردها را می‌توان برخورد کلامی و معرفت‌شناسانه و در راستای جلوگیری از انحراف و بدعت و تبیین سره از ناسره دانست. طرفه آن‌که اهل بیت از یک طرف با توجه به دو عنصر امر به معروف و نهی از منکر در مقابل بدعت‌های دینی و منکرات عقیدتی به خود اجازه سکوت نمی‌دادند و از طرف دیگر در اجرای این مهم از لوازم و فلسفه وجودی این دو اصل نیز غافل نبودند. از این رو، آن بزرگان در حد وسع خویش ضمن تبیین حقایق دینی در معرفی مصادیق منکرات عقیدتی و رد و ابطال آن می‌کوشیدند و همواره و گاهی همگام با دیگر فقها و محدثان اهل سنت مسلمانان را از بدعت‌ها و پیامدهای ناگوار آن پرهیز می‌دادند^۱ و حتی مصادیق آن را نیز روشن می‌کردند. اما نگاه آنها به صاحبان انحراف نیز نگاهی طبیانه و همراه با رحمت و شفقت بود. این خود بهترین راه مبارزه با اختلاف افکنی‌ها و دسته‌بندی‌های غیر منطقی در جامعه اسلامی و عمل به آموزه محکم قرآنی بود. پر واضح است که از نگاه آنان خوشرویی و تبسم و ایجاد روابط عاطفی و رفت و آمد با کسانی که با بدعتگری خود فضای حاکم بر جامعه مسلمانان را با انحرافات فکری و فرهنگی آلوده می‌کردند، نه تنها به روابط عاقلانه، منطقی و زندگی توأم با صلح و صفای مسلمانان کمک نمی‌کرد بلکه آن را به اختلافات عمیق‌تر نیز آلوده می‌ساخت. اساساً خوشرویی، مجادله احسن، تحمل و سعه صدر امامان و اصحاب آنها با مخالفان مختلف، ابزاری برای اجرای بهتر امر به معروف و تبیین صریح دین و دفاع از آن بود نه سست کردن پایه‌های عقیدتی اسلام. از این منظر می‌توان گفت روشن‌سازی پیام قرآن و محمد (ص) و متمایز ساختن واقعیت‌های دینی از اوهام بشری و خرافات و بدعت‌ها، اصلی‌ترین رسالت ائمه هدی به حساب می‌آمد «و اذا ظهرت البدع فلي العالم ان يظهر علمه و الا فلي لعنة الله» در واقع باید میان مدارا و برخورد اخلاقی که در آن سخن از شیوه‌های مواجهه حقوقی و تربیتی است، با بیزاری و واکنش نسبت به عقاید انحرافی و ارزش دادن به آنها که در واقع نوعی عکس‌العمل فرهنگی است، تفاوت قائل شویم.

۱. البته امامان اگر چه مخالفت خود را با اصل بدعت ابراز می‌کردند اما با تبیین مصادیق روشن‌تر آن از قبیل قیاس و رأی در دین و مقابله بدعت با سنت و تبیین و تفسیر معارف قرآن و تعالیم واقعی دین و نیز ضرورت مرجعیت علمی عترت، راه خود را از دیگر مخالفان بدعت متمایز ساخته بودند. علاوه بر آن برای جلوگیری از سوء استفاده نااهلان مبارزه با بدعت را به اهلش «فلی العالم ان يظهر علمه» واگذار کرده بودند.

با توجه به این مهم، جمع بین احترام صاحبان عقاید در رفتار اجتماعی و فردی و برخورد حقوقی مناسب با تفکرات مختلف و رد و طرد و اثبات بطلان آنها و بیان مواضع فکری کار مشکلی نیست. قرآن مجید در حالی که شدیدترین تعابیر را علیه عقاید انحرافی اظهار می‌کند، به پیامبر (ص) نیز دستور نرمی و ملاطفت در برخورد داده و نرم‌خویی آن حضرت را اسباب جذب بیشتر پیروان می‌داند (ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك) و حتی در برخورد با امثال فرعون به چنین شیوه‌ای دستور می‌دهد: «وقولا له قولاً لئلا لعله يتذكر او يخشى». بنابراین نمی‌توان در صحت اجمالی آن دسته از احادیثی که بر لزوم تبری و قطع رابطه با پیروان برخی از مذاهب خاص کلامی نظیر مرجئه، که پذیرش تفکر آنان موجب شیوع فسق و فجور می‌شد و برخورد قاطع با اهل بدعت به ویژه نواصب و غلات و دیگر انشعابات داخلی شیعی دلالت دارند، تردید کرد؛ زیرا ظهور اندیشه‌های انحرافی، به ویژه با توجه به زمینه‌های سیاسی، اجتماعی رشد و رواج آن در آن روزگار از عوامل مهم رشد و رواج انشعابات و فتح باب اختلاف و افتراق بیشتر جامعه ایمانی و عدول از سنت اصیل پیامبر (ص) به حساب می‌آید (انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و احکام تتبدع). پر واضح است که شیوع این پدیده با آرمان وحدت طلبی امامان سازگاری نداشت و حتی اگر از ظاهر برخی روایات برخورد تند با اهل بدعت استفاده می‌شود آن را باید نوعی هشدار و زنگ خطر دانست تا عموم مردم از آنان بر حذر باشند. بدیهی است که راه حل اساسی مقابله با آنان، برهان و استدلال بود و بیان لوازم فکری و اجتماعی بدعت‌های فکری. البته چنین مبارزه‌ای با عقاید انحرافی نمی‌توانست به عهده همگان باشد. از این‌رو، مسئولیت اصلی مبارزه با اهل بدعت نزد آنان، به عهده عالمان دین گذاشته شده «و علی العالم ان یظهر علمه» و گرنه ناسزا گفتن، غیبت کردن و امثال آن از دیگران هم ساخته است.

از همه مهم‌تر، سیره و سخن و نگاه ویژه آنان نسبت به صاحبان فرقه‌های اسلامی و مخالفان با نام و نشان مذهبی است که در مباحث بعدی به گزارش آن می‌پردازیم.

منکران امامت و ولایت در آئینه احادیث

پیش‌فرض‌های مختلف مذهبی و کلامی و اختلاف برداشت از سیره و سخنان بزرگان دینی یکی از مهم‌ترین محورهای تنازع صاحبان اندیشه تقریب بوده و حکایت آن هم

چنان باقیست. این پدیده در میان شیعیان که صاحبان اندیشه تقریبی هستند و مخالفان وحدت مسلمانان نیز ظهور روشنی دارد. این نوشتار در پی بازگویی و تحلیل نگاه‌های متفاوت و متضاد به این داستان پیوسته و پرماجرا نیست. با نگاهی به مبانی و مدعیات مخالفان تقریب روشن می‌شود که این دسته عموماً برداشت‌های خود را با استناد به برخی روایات، ترویج کرده و با تمسک به ظاهر این روایات تلاش می‌کنند تا دلسوزان وحدت اسلامی را خلع سلاح کنند. این دسته از احادیث در قالب‌های مختلفی رسیده و عناوین متعددی از جوامع روایی را به خود اختصاص داده است. در این جا به مواردی از آن اشاره می‌کنیم.

۱. در برخی از روایات قبولی یا رد اعمال عبادی و ثمرات اخروی برای افراد به نوع رویکرد صاحبان آن نسبت به امامت و ولایت اهل بیت مشروط شده است. به عنوان نمونه، مرحوم مجلسی در بحارالانوار در باب «أنه لا تقبل الاعمال الا بالولاية» بیش از هفتاد روایت در این باره گزارش کرده و اعمال مخالفان ولایت را غیر قابل قبول و حتی از نظر فقهی باطل دانسته است (مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶ به بعد، و نیز شدیدتر از آن، همان، ج ۷۲، ص ۱۳۲ به بعد و جلد ۲۳، ص ۹۵-۷۶ و بیشتر از آن در معزی، همان، ج ۱، ص ۵۷۰ به بعد). بنابر ظاهر این احادیث به رغم تعبیرهای مختلف، (برای آگاهی از تقسیم‌بندی مضامین مختلف این دسته از روایات رک: محسنی، مشرعة بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۰) اعمال غیر شیعیان هیچ ارزشی ندارد. هر چند از مجموع این هفتاد روایت، تنها سه روایت معتبر دانسته شده (همان، ص ۸)، اما کثرت این قبیل روایات را نمی‌توان در میراث حدیثی شیعه منکر شد و با نقد و بررسی سندی تک تک آنها خدشه‌ای در مضمون کلی آنها وارد کرده و از تأثیر برجسته آن در مفروضات و مقبولات کلامی حجم وسیعی از شیعیان چشم فرو بست. گو این که از مجموع این احادیث چنین استظهار شده که مراد عدم قبولی اعمال، و نه عدم صحت آن، است، و فقیهان شیعه نیز عموماً فتوا به صحت اعمال عبادی این دسته می‌دهند اما این تفسیر در نتیجه تفاوت چندانی ندارد.^۱
۲. در دسته‌ای دیگر بر وجوب معرفت یا ولایت امام تأکید شده، به گونه‌ای که عذر تارکان این مهم به هیچ وجه پذیرفته نمی‌شود. همچنین مرگ تارکان امام و جاهلان به

۱. مگر این که بگویم تفضل الهی شامل عمل صحیح (و نامقبول) خواهد شد. و خداوند به رحمت خودش و نه به واسطه استحقاق صاحبان آن، به آنها ثواب خواهد داد. پوشیده نیست که اظهار هر یک از این دو قول نه تنها مورد قبول هیچ مخالف مذهبی نخواهد بود بلکه با فلسفه تقیه نیز در تضاد است.

مقام او همانند مرگ جاهلی به حساب آمده است. در موارد دیگری، امامان ولایت و امامت اهل بیت را در ردیف و هم عرض ارکان و واجبات دینی شمرده‌اند. مجلسی در این باره نیز باب «وجوب معرفة الامام و انه لا يعذر الناس بترك الولاية» را باز کرده و چهل روایت از منابع مختلف ذکر کرده است (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، مضامین مورد اشاره در ابواب دیگر حدیثی نظیر باب دعائم الاسلام وارد شده است. به عنوان نمونه رک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸ و نیز معزی، همان، ج ۱، ص ۶۱۲). این دسته از احادیث در مقایسه با احادیث دسته اول از اعتبار سندی بیشتری برخوردار است. به علاوه، برخی از آنها با تفاوت‌هایی در جوامع روایی اهل سنت نیز موجود است (محسنی، مشرعه بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۱۲). با استناد به این دسته از احادیث است که عده‌ای از عالمان شیعی پذیرش امامت اهل بیت را از اصول دین برشمرده و مخالفان و منکران آن را، نه فقط گمراه که احیاناً کافر و انکار امامت را همسان با انکار توحید و نبوت و ضروری دین به حساب آورده‌اند.^۱

نقد و بررسی

این برداشت با سیره عملی و نوع برخورد و معاشرت ائمه با صاحبان مذاهب اسلامی مخالفت دارد، چرا که امامان شیعه در روزگار حیات خویش با گروه‌های غیر شیعی آمد و شد داشتند و در برخورد با همه آنها معامله مسلمانانه می‌کردند. آنان نه تنها در ازدواج متقابل با اقسام مخالفان مذهبی هیچ حساسیتی نداشتند، (حرّ عاملی، همان، ج ۱۴، صص ۴۲۳-۴۳۳) بلکه بدان نیز دستور می‌دادند (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۶۶). جالب توجه این که بانوانی مثل سکینه و فاطمه بنت الحسین بعدها همسران کسانی شدند که به ظاهر از دشمنان اهل بیت به حساب می‌آمدند و به نحوی در شهادت امام حسین (ع) دست داشتند (محسنی، مشرعه بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۱۳).

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۶۶؛ مفید، اوائل المقالات، ص ۷، رسائل المرفعی، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶، طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳۲۵، صدوق، الهدایه، ص ۲۷؛ نمونه‌هایی از دیدگاه فقها را در این باره رک: امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۱۷. البته در مقایسه با این دسته از روایات احادیث بیشتر و صریح‌تری وجود دارد که امامان صحت و پذیرش ولایت را نیز مشروط به عبودیت، عمل، ورع، تقوا و کوشش در نیکوکاری کرده‌اند (گوشه‌هایی از آن را رک: معزی، جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۵ به بعد، ج ۸، ص ۵۵ به بعد). که البته بایبندی به مضمون آن کار اهل ولایت را نیز مشکل می‌کند. در صورتی که بخواهیم به مفاد آن پای بند باشیم بعید است که مصداق چندان برای اهل ولایت و شیعه واقعی باقی بماند.

علاوه بر آن، بر اساس روایاتی از پیامبر و اهل بیت آتش جهنم بر معتقدان به توحید و رسالت پیامبر (ص) و کسانی که کلمه شهادتین را به زبان بیاورند، حرام شده است. در این دسته از روایات نیز گاهی قیودی چون اخلاص و عمل به لوازم شهادتین مطرح شده است. با این همه پیام اصلی مجموعه آنها این است که دایره نجات اخروی در اختیار پیروان مذهب خاصی نیست.^۱

از احادیث مختلف پیامبر (ص) و اهل بیت استفاده می شود که آنان به تمایز اسلام از ایمان قایل بودند و نسبت میان این دو را عام و خاص مطلق دانسته و از طرفی عنوان مؤمن واقعی را شایسته هر مسلمانی نمی دانستند، و حتی رسیدن به پاداش را در گرو رسیدن فرد به مرحله ایمان می دانستند.^۲ با این همه از ظاهر این روایات می توان به دست آورد که وجه تمایز مؤمن واقعی از مسلمان ظاهری و اطلاق این عناوین بر افراد، برخاسته از تمایزات کلامی و معتقدات ویژه و البته قابل اختلاف مذهبی صاحبان آن نبوده است؛ زیرا آن بزرگان هر چند از کمی و زیادی و نیز حالات، درجات، طبقات و منازل و مراتب ایمان مؤمنان سخن به میان آورده اند،^۳ اما محور توجه آنها در بیان این مهم عموماً به ویژگی هایی چون هدایت قلبی، حالات درونی و چگونگی التزام به بایدها و نبایدهای شریعت (عمل با جوارح) و توجه به اطاعت و معصیت الهی معطوف بوده است (به عنوان نمونه رک: کلینی، الکافی، ج ۲، صص ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۷). در این جا مواردی از آن را گزارش می کنیم:

۱. امام صادق (ع) با تفاوت نهادن میان اسلام و ایمان می فرماید: «الاسلام شهادة أن لا إله إلا الله والتصديق برسول الله (ص)، به حقتن الذماء، وعليه جرت المناكح والمواريث وعلى ظاهره جماعة الناس، والایمان الهدى وما يثبت في القلوب من صفة الاسلام وما ظهر من العمل

۱. برای اطلاع بنگرید، الجامع الصحيح، ج ۱، ص ۳۴، ۱۶۲، ۳۹۷، صحيح مسلم، ج ۱، كتاب الايمان باب لا يكفر احداً من اهل القبلة بذنوب و تعريف الايمان و الاسلام، ص ۱۵۱-۱۴۵ و نیز جلد دوم باب الدليل على من مات لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة»، ص ۹۸-۹۲، الكافي، ج ۵۱۶-۵۲۰ و نیز مقدمه كتاب توحيد صدوق و نیز: فصل سوم از كتاب الفصول المهمة في تأليف الامه، مبحث ارزش شهادتین و حرمت مسلمان.

۲. برای اطلاع از این روایات رک: الكافي، ج ۲، ص ۲۴ به بعد. تشبیه اسلام به مسجد الحرام، و ایمان به کعبه از تعبیر زیبا و پر معنایی است که ائمه در تبیین این مهم بهره گرفته اند.

۳. به عنوان نمونه رک: الكافي، ج ۲، ص ۳۶-۳۹ و روشن تر از آن در حدیث طولانی امام باقر (ع)، ص ۲۸-۳۳ که تمام توجه آن حضرت به اعمال جوارحی و حالات قلبی مؤمنان است. در بیان مراتب کفر نیز معصیت الهی (ترک ما امر الله) را یکی از وجوه و مراتب آن دانسته اند اما در اطلاق کفر عملی نیز اشاره ای به مخالفان نشده، بگونه ای که می توان گفت در اطلاق کفر عملی تفاوتی میان شیعی و سنی نیست (رک: کافي، ج ۲، ص ۳۸۹).

به و الایمان أرفع من الاسلام بدرجة، إِنَّ الایمان یشارک الاسلام فی الظاهر و الاسلام لا یشارک الایمان فی الباطن و إن اجتماعاً فی القول و الصفة» (همان، ج ۲، ص ۲۵).

۲. آن حضرت در پاسخ عبدالرحیم قصیر نیز می نویسد: «سألت رحمک الله عن الایمان. الایمان هو الاقرار باللسان و عقد فی القلب و عمل بالارکان و الایمان بعضه من بعض و هو دار و كذلك الاسلام دارٌ فقد یشارک العبد مسلماً قبل أن یشارک مؤمناً و لا یشارک مؤمناً حتى یشارک مؤمناً، فالاسلام قبل الایمان و هو یشارک الایمان، فإذا أتى العبد کبيرة من کبائر المعاصی أو صغيرة من صفائر المعاصی أتى نهي الله عزّ و جلّ عنها کان خارجاً من الایمان، ساقطاً عنه اسم الایمان و ثابتاً علیه اسم الاسلام فان تاب و استغفر عاد إلى دار الایمان و لا یشرجه إلى الکفر إلاّ الجحود، و الاستحلال ان يقول للحلال هذا حرام و للحرام هذا حلال و دان بذلك فعندها یشارک خارجاً من الاسلام و الایمان داخلأً فی الکفر» (همان، ج ۲، ص ۲۷ و ۲۸) و در جای دیگری می فرماید: «ان الایمان ما وقر فی القلوب و الاسلام ماعلیه المناکح و الموارث...» (همان، ص ۲۶).

۳. شبیه این سخن نیز از امام باقر نقل شده در آن جا که می فرماید: «الایمان ما استقر فی القلب و افضی به إلى الله عزّ و جلّ و صدقه العمل بالطاعة لله و التسليم لامره و الاسلام ما ظهر من قول او فعل و هو الذي علیه جماعة الناس من الفرق كلها» (همان، ص ۲۶).

با توجه به این روایات و روایات فراوان دیگر می توان گفت که تقسیم بندی برخی از فقهای متأخر شیعی از مؤمن و مسلم، و اختصاص لقب مؤمن برای شیعه نه تنها مبنای روایی ندارد بلکه در تضاد با محتوای کلی روایات اهل بیت است؛ زیرا با نگاهی به روایات فراوان اهل بیت درباره مؤمن و ویژگی های مؤمنان و روایات مربوط به آداب معاشرت با مؤمنان روشن می شود که در هیچ یک از آنها سخن از دسته خاص نیست بلکه مخاطب آنها عموم مسلمانان است. از این رو، می توان گفت که عنوان مؤمن و مسلمان از جهت اعتقادی و کاربرد تاریخی عموماً مترادف و یکسان بوده و اساس آن را پذیرش سه اصل توحید، نبوت و معاد تشکیل می دهد (کاشف الغطاء، اصل الشیعه و اصولها، صص ۱۶۸-۱۷۶) و رسیدن به مراحل کمالی و سلوکی ایمان در مجموع، و البته با شدت و ضعف، در توان همه معتقدان به این سه اصل خواهد بود.

در این روایات آنچه مسلمان را از دایره ایمان واقعی خارج می کند و از کمال ایمان وی می کاهد، بی اعتنایی و تجری نسبت به دستورات الهی و انکار مسلمات و قطعیات

دین است. نسبت کفر عقیدتی به منکران یک عقیده را، که ضروری بودن آن برای منکر ثابت نشده، نمی‌توان بر پایه هیچ یک از دلایل عقلی و نقلی استوار کرد؛ به ویژه اگر منکران به زعم خود شواهدی بر خلاف نیز داشته باشند. به علاوه نمی‌توان از احادیث فراوان نبوی و علوی که بر پایه آن آتش جهنم بر اهل قبله، معتقدان به توحید و رسالت، حرام شده، چشم‌پوشی کرد.^۱

این سخن نیز بجاست که بسیاری از این دست روایات در فضای حاکمیت اموی صادر شده و طبعاً ناظر به مودت و محبت اهل بیت بوده و در آن زمان تشویق به محبت اهل بیت نوعی مقابله با حزب اموی بود که از دشمنان ائمه و ناصبان بودند. بنا به نقل یکی از آگاهان سیره و احادیث اهل بیت:

هیچ گاه ائمه ما نمی‌گفتند کسی که امامت ما را قائل نیست از دین خارج است. هشتاد درصد روایاتی که در زمینه عقیده ولایت است و در مقدمات جامع احادیث الشیعه جمع شده، مربوط به مسئله محبت اهل بیت است، آن هم در مقابل بنی امیه و برخی از خوارج که به جد دشمن اهل بیت بودند. مفاد آنها این است که هر کس دوستدار ما باشد اهل نجات است. البته بعضی از آن روایات ناظر به ولایت به همان معنای شیعی است، ولی اگر آن اکثریت حاکم شود. نتیجه این می‌شود که هر کس محب اهل بیت است، اهل نجات است. بنابراین، نود درصد همه سنی‌ها و حتی سلفی‌ها را نیز در برمی‌گیرد. همین سلفی‌ها مقیدند که بگویند «صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه». آنان بیش از سایر اهل سنت این نوع صلوات را باب کردند. بنابراین، آنان دشمن اهل بیت نیستند، بلکه منکر برخی از عقاید ما درباره ایشانند.

بنابر چنین تحلیلی:

در قبال ائمه به خصوص امام حسن تا حضرت سجاد، دشمنان علی فعال بودند، و تبلیغات آنان شیوع داشت. در مقابل این تبلیغات ائمه این حرف‌ها را می‌گفتند و عمده نظر آنان به مخالفان (دشمنان) اهل بیت بود. به طور کلی آن روایاتی که

۱. برای اطلاع از این احادیث رک: الجامع الصحیح، ج ۱، ص ۳۴، ۱۶۲، ۳۹۷، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۵۱، ج ۲، ص ۹۸-۹۲، الکافی، ج ۲، ص ۵۱۶-۵۲۰، و نیز مقدمه کتاب توحید صدوق؛ و نیز فصل سوم کتاب الفصول المهمه فی تألیف الامه در این دسته از روایات نیز اگر چه قبودی چون اخلاص و عمل به لوازم شهادتین مطرح شده اما پیام اصلی مجموعه آنها این است که دایره نجات اخروی در اختیار پیروان مذهب خاصی نیست.

در باب ولایت داریم، عمدتاً ناظر به مسئله محبت و نفی عداوت اهل بیت است. مابقی نیز در حقیقت می‌خواهد شیعه کامل را وصف کند، و روشن است که اگر کسی ولایت به آن دو معنا را قبول نداشته باشد یا شیعه کامل نیست یا اصلاً شیعه نیست؛ و اگر بغض علی در دلش باشد حتی مسلمان هم نیست. در هر حال، شما به مقداری که بتوانید دیگران را مسلمان و اهل نجات بدانید، دلیل دارید؛ برای این‌که همه در سه اصل از اصول خمسه که ملاک اسلامیت است مشترکند. اهل انصاف نمی‌گویند که اگر کسی سنی محب اهل بیت بود اما شیعه نشد، کافر یا فاسق است. (رک: مجله هفت آسمان، ش ۱۱ و ۱۲، مصاحبه با آیت‌الله واعظزاده خراسانی، ص ۱۸ و ۳۵-۳۶)

جالب توجه این‌که قریب به اتفاق این قبیل روایات (عدم قبولی اعمال منکران ولایت) از امامانی صادر شده که در زمان بنی‌امیه بوده‌اند. به علاوه، در روایات زیادی ویژگی‌هایی چون بغض، کینه و دشمنی همراه با جحود و انکار حقوق (اعم از حب و مودت و اطاعت) اهل بیت به عنوان نقطه مقابل ولایت شمرده شده است (به عنوان نمونه رک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، صص ۱۷۱-۱۷۳، ۱۸۵ و ۱۸۶؛ معزی، همان، ج ۱، صص ۵۷۷، ۵۹۰، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۷-۵۹۹؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۲؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۷۴). اینها را می‌توان از جمله شواهد تأیید این دیدگاه برشمرد.

با این همه هستند کسانی که از ظاهر این روایات و برخی از اخبار واحدی که سخن از ضروری بودن ولایت اهل بیت و کفر و ارتداد مخالفان علی (ع) و امامت و ولایت اهل بیت به میان آورده است،^۱ دست بر نمی‌دارند و همچنان بر کرسی تکفیر مطلق مخالفان مذهبی تکیه زده‌اند. این افراد نباید از برداشت فقیهان حدیث‌شناس شیعی نیز غافل باشند. از این رو ضروری است برداشت برخی از فقیهان معاصر شیعی را از روایات مورد اشاره، گزارش کنیم.

برداشت فقیهان شیعی از روایات

صاحب جواهر می‌گوید: «فعلّ ما ورد فی الأخبار الكثيرة، من تکفیر منکر علی (ع)... محمول

۱. چند نمونه از روایاتی که در آن به ظاهر ناآگاهان به امامت و یا غاصبان و منکران حق علی (ع) تکفیر شده‌اند را رک: الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۷۷، ج ۱، ص ۵۷۷، الغدير، ج ۱۰، ص ۳۶۰.

علی إرادة الکافر فی مقابل المومن بالمعنی الثانی» (تصدیق کننده ولایت) (محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۶، ص ۶۰).

شیخ انصاری و آیت الله خویی نیز چنین دیدگاهی دارند (التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۲، ص ۸۴، برای اطلاع موارد بیشتری از آن رک: جمعی از نویسندگان، امامت پژوهی، ص ۱۱۵-۱۱۶).

مرحوم حکیم در مستمسک می نویسد: «و أما النصوص، فالذی يظهر منها أنها فی مقام اثبات الکفر للمخالفين بالمعنی المقابل للإیمان كما يظهر من المقابلة بین الکافر و المؤمن» (حکیم، مستمسک عروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۹۴).

امام خمینی (ره) نیز از جمله کسانی است که تقابل در این گونه روایات را، میان کفر و ایمان دانسته و معتقد است سنخ روایات اعتقادی و کلامی از فقهی جداست و این که ردّ و قبول امامت را بایستی متوجه مراتب و نقص و کمال ایمان و اسلام دانست و نه مقابله کفر و ایمان (امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۱۸-۳۲۵؛ بررسی روشن تر دیدگاه های فقیهان شیعه را رک: هفت آسمان، ش ۲۱، ص ۷۰-۸۹). بنابر دیدگاه آیت الله خویی ضروری از ولایت، حب و ولاء است که اهل سنت نیز به آن معتقدند. اما ولایت به معنای خلافت ضروری نیست... (غروی، التنقیح، ج ۲، ص ۸۶)^۱ و اساساً امامت ضروری مذهب شیعه است و نه دین اسلام (امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۵).

استدلال به روایات ارتداد مخالفان نیز از جهات ذیل، قابل مناقشه است:

۱. روایت های فوق، در صورتی مثبت ارتداد مخالفان است که واژه ارتداد در آنها به مفهوم اصطلاحی آن (خروج از دین) به کار رفته باشد. در حالی که ارتداد در روایات مورد بحث، قابل حمل بر معنای مصطلح آن نیست؛ زیرا لازمه اش خروج بیشتر مسلمانان از حوزه دین است؛ چرا که بسیاری از مسلمانان، امامت را به آن شکل که امامیه مطرح کرده اند، نمی پذیرند.

این مطلب، نه تنها مخالف اصل و مستلزم حرج است، بلکه با سیره عملی و معاشرت امامان شیعه و اصحاب آنان با مخالفان نیز نمی سازد (امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۳۷؛ غروی، همان، ج ۲، ص ۷۷).

۱. وی در این جا می گوید: اساساً انکار ضروری هنگامی مستلزم کفر است که منکر با فرض اطلاع از این مهم و با پذیرش آن به عنوان ضروری، به انکار آن بپردازد.

از این رو، برخی از فقیهان شیعه، احتمال دیگری را مطرح کرده‌اند و چنین گفته‌اند: «و یحتمل أن يكون المراد من ارتداد الناس، نكث عهد الولاية ولو ظاهراً و تقيّة لا الارتداد عن الاسلام (امام خمینی، همان، صص ۳۲۹ و ۳۳۰).

طبیعی است که به صرف وجود چنین احتمالی کافی است که در اعتبار استدلال و برداشت مورد اشاره تردید شود.

۲. بر فرض که از احتمال فوق، صرف نظر کرده، ارتداد را به ارتداد از اصل اسلام تفسیر کنیم، باز هم این روایات، دلالت بر ارتداد همه مخالفان ندارد؛ چرا که در پاره‌ای از این روایات، سبب ارتداد، غضب حق آل محمد (ص) معرفی شده است. بنابراین، می‌توان احتمال داد که روایت‌های فوق، به ارتداد کسانی اشاره دارد که با آگاهی از حقوق الهی اهل بیت نسبت به غضب آن اقدام کرده‌اند و پرواضح است که عموم مردم، در این پدیده نقشی نداشته‌اند تا مرتد شناخته شوند.

۳. این روایات، همانند روایات پیشین، معارض با اخباری است که اسلام مخالفان را تایید می‌کند (همان، ج ۳، ص ۳۲۱ به بعد؛ بررسی بیشتر این مهم را رک: همان، صص ۳۱۴-۳۴۱، و نیز مجله هفت آسمان، ش ۲۱، صص ۶۸-۸۹، مقاله حمیدرضا شریعتمداری و نیز رک: امامت پژوهی، ص ۱۱۵ به بعد).

نتیجه این که از نگاه ائمه، امامت از آن دسته اصولی نبود که انکار آن به انکار اسلام بینجامد یا غیر امامی نتواند از محسنین باشد. با این همه، از ضروری بودن این اصل در مذهب شیعه نمی‌توان چشم پوشید، زیرا بنابر فرمایش فقیه ولایی و دلباخته مکتب اهل بیت، ماهیت اسلام، چیزی جز گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و اعتقاد به معاد نیست و غیر از این امور، هیچ چیز دیگر، از جمله اعتقاد به ولایت ائمه، در ماهیت اسلام دخالت ندارند. بنابراین، امامت از اصول مذهب است، نه دین (امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، صص ۳۲۷ و ۳۳۰). و بنابر سخن یکی از متفکران بزرگ شیعی، عدل و امامت توأمان علامت تشیع بود. این است که گفته می‌شد اصول دین اسلام، سه چیز و اصول مذهب شیعه نیز همان سه چیز است بعلاوه اصل عدل و امامت (مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۹۷). ختم کلام این که بر پایه سخن شهید مطهری آیات و روایاتی که دلالت می‌کند اعمال منکران نبوت یا امامت مقبول نیست، ناظر به آن است که آن انکارها از روی عناد و لجاج و تعصب باشد. اما انکارهایی که صرفاً عدم اعتراف

است و منشأ عدم اعتراف هم، قصور است نه تقصیر، مورد نظر آیات و روایات نیست. این‌گونه منکران از نظر قرآن کریم مستضعف و مرجون لأمر الله به شمار می‌روند. بنا به نظر حکمای اسلام از قبیل بوعلی و صدرالمتهلین، اکثریت مردمی که به حقیقت اعتراف ندارند قاصرند نه مقصر، چنین اشخاصی اگر خداشناس باشند و به معاد اعتقاد داشته باشند و عملی خالص قربه‌ای الی الله انجام دهند پاداش نیک عمل خویش را خواهند گرفت. (مطهری، عدل الهی، ص ۳۷۰). مهم‌تر این که ایشان حتی غیر مسلمانانی که هیچ عنادی با حق و حقیقت نداشته و به پوشش عمدی حقیقت نپردازند مسلمان فطری و اهل نجات می‌داند (مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۳) و بر آن است که «والله میان همین‌ها صدی هفتاد و هشتادشان، مردمی هستند با یک احساس ایمان و تقوی و خلوصی که به نام مسیح و مریم - علیها السلام - چقدر راستی و تقوی و پاکی به مردم داده‌اند، تقصیر هم ندارند. آنها به بهشت می‌روند. کشیش آنها هم به بهشت می‌رود (همان، ج ۳، ص ۴۳۹) و باز از این هم فراتر: «فطرت بشر در همه جا حتی در شوروی همین طور است. از آن ده میلیون کمونیستش (اعضای حزب) که بگذرید که آنها هم شاید پنج میلیونشان اغفال شده‌اند، اگر شما سراغ صد و نود میلیون دیگر بروید، یک عده انسان‌های فطری می‌بینید؛ یعنی مسلمان فطری. مسلمان بالفطره یعنی یک انسان سالم، (همان، ج ۱، ص ۴۲۷).

احادیثی در تقویت دیدگاه فوق

علاوه بر همه اینها روایات متعددی از ائمه به این نکته اشاره دارند که نوع مخالفان مذهبی نه تنها در زمره مؤمنان شناخته شده‌اند بلکه اهل نجات و بهشت خواهند بود. صدوق(ره) از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: شخصی با شما پیوند دوستی نداشته و آگاهی از آنچه شما می‌گویید ندارد اما خدا وی را داخل بهشت می‌کند (مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۱۵۹، ح ۷).

بر پایه احادیث دیگری از صادقین(ع) سرنوشت اخروی مسلمانان بی‌ولایت - البته اگر ناصبی (مبعض اهل بیت) نباشند - در گرو اعمال آنهاست نه معتقدات اختلافی (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۹۹؛ تفسیر عیاشی، ص ۲۶۸، حدیث ۲۴۵؛ مجلسی، بحارالانوار،

صدوق (ره) از امام صادق (ع) و آن حضرت از پدرش، از جدش، از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که فرمود: إِنَّ لِّلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَالصَّدِيقُونَ وَبَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ الشُّهَدَاءُ وَالصَّالِحُونَ وَخَمْسَةٌ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهُ شِيعَتُنَا وَمَحَبُّونَا (والبته پیروان و دوستداران واقعی) و بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ... (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۸۳). بنابر حدیث دیگری زراره از آن حضرت سؤال می‌کند که آیا آیه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا» شامل کسانی که به امامت معرفتی نداشته اما اهل قیام و صیام و پرهیزکاری هستند و اهل نصب و عداوت هم نیستند می‌شود؟ امام پاسخ می‌دهد خداوند آنها را [همانند دیگران] با رحمت خویش وارد بهشت می‌کند (مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۸۳ و نیز الکافی، ج ۲، ص ۱۸). علاوه بر آن در برخی از احادیث گمراهی و ضلالت را از دوزخی بودن صاحب آن جدا می‌داند. در روایت بلند دیگری به نقل از هاشم بن البرید امام (ع) از دیدگاه برخی از اصحاب برجسته خود مبنی بر تکفیر مخالفان امامت ائمه تعجب کرده و ضمن ردّ باور آنها به آنان هشدار می‌دهد که بسیار بد است برای شما که چیزی را که از ما شنیده‌اید از پیش خود بگوئید (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۹۹). و البته که این هشدار متوجه بعدی‌ها نیز خواهد بود. در کتاب سلیم بن قیس نیز آمده که اشعث بن قیس به امیرالمؤمنین (ع) گفت: وَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ لَقَدْ هَلَكْتَ الْأُمَّةُ غَيْرُكَ وَغَيْرِ شِيعَتِكَ. قَالَ: فَإِنَّ الْحَقَّ وَاللَّهُ مَعِيَ يَا بَنَ قَيْسٍ كَمَا أَقُولُ وَما هَلَكَ إِلَّا النَّاصِبِينَ وَالمَكَابِرِينَ وَالجَاهِدِينَ وَالمَعَانِدِينَ فاما مَنْ تَمَسَّكَ بِالتَّوْحِيدِ وَالاِقْرَارِ بِمُحَمَّدٍ وَالاِسْلَامِ وَلمْ يَخْرُجْ مِنَ الْمِلَّةِ وَلمْ يَظْهَرْ عَلَيْنَا الظُّلْمَةُ وَلمْ يَنْصَبْ لَنَا عِدَاوَةً فَإِنَّ ذَلِكَ مُسْلِمٌ مُسْتَضَعَفٌ يَرْجَى لَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ وَيَتَخَوَّفُ عَلَيْهِ ذَنْبُهُ (مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲-۱۷۰، ج ۳۶).

۱. مرحوم علامه در ذیل تفسیر آیات ۹۵ تا ۱۰۰ سوره نساء درباره معنا و مراد از مستضعف می‌گوید این کلمه هم درباره کسانی است که تحت شکنجه‌ها و فشارهای اجتماعی و سیاسی یا به خاطر بیماری و ناتوانی بدنی و فقر و امثال آن نتوانند به مقتضای معارف عمل کنند و هم درباره کسی که ذهن او، به یک مطلب حق ثابت پا برجا منتقل نشده و فکرش به حق راه نیافته است. شخصی که به حق رهبری نشده و در عین حال از کسانی است که با حق عناد ندارد و از قبول حق سر باز نمی‌زند و بلکه طوری است که اگر حق، برایش واضح گردد، از آن پیروی خواهد کرد، ولی بر اثر عوامل مختلف و گوناگون، حق برای او مخفی مانده است؛ 'مستضعف' است. چنین کسی چاره‌ای ندارد و راهی برای ایمان پیدا نمی‌کند نه بر اثر آنکه با شمشیر و تازیانه، گرفتار دشمنان دین و اعداء حق شده بلکه عوامل دیگری که غفلت را بر او مسلط کرده، وی را در صف مستضعفین قرار داده است. آدم غافل قدرت ندارد و با چنین جهانی هم که نمی‌شود راهی به حقیقت یافت. برای آگاهی از روایات مختلف در این باب، رک: الکافی، ج ۲، باب‌های اصناف الناس، ضلال، مستضعف، المرجون لامرأه، و باب اصحاب الاعراف.

به هر حال از روایات زیادی استفاده می‌شود که انکار و عدم معرفتی که در آن تعدد و جهود و بغضی نسبت به اهل بیت نباشد حساب دیگری دارد (مثلاً ملاحظه کنید، الکافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب الکفر احادیث، ش ۱۵-۲۱) پرواضح است که اهل جحود و بغض و عناد با حق همواره در اقلیت بوده‌اند. اضافه بر این‌ها اگر بناست به هر دلیلی، و یا با استناد به ظاهر عددی برخی از قرائت‌های حدیث افتراق، عموم مردم را اهل هلاکت بدانیم، (بررسی این حدیث را که منسوب به پیامبر (ص) است رک: مجله هفت آسمان، ش ۱۸) باید به این گزارش رسیده از امام علی (ع) نیز که ناظر به حدیث افتراق است، توجه کنیم.

«اما کسی که به یگانگی خدا و رسالت پیامبر ایمان آورده و اطلاعی هم از گمراهی دشمنان ما ندارد و چیزی هم به دستش نرسیده، پرچمی هم در مقابل ما برپا نکرده است، نه چیزی را غیر از دین خدا حلال کرده و نه چیزی را حرام دانسته است، به آنچه در میان امت اختلافی نیست، به این عنوان که خدا به آن امر کرده، تمسک نموده، و از آنچه مورد اختلاف امت است - که آیا خدا به آن امر کرده یا از آن نهی نموده - خودداری می‌کند، چیزی از طرف خود معین نمی‌کند نه آن را حلال می‌داند و نه حرام و در واقع نمی‌داند، و علم آنچه را مورد اشکال است، به خدا واگذار می‌کند... اینان بیشتر مردم و قسمت اعظم آنان را تشکیل می‌دهند. اینان اهل حساب و ترازوی الهی و اصحاب اعراف‌اند. کسانی که قلبشان به اسلام انس دارد و مرتکب گناه هم شده‌اند کسانی‌اند که اعمالشان آمیزه‌ای از نیک و بد است. مستضعفینی‌اند که چاره‌ای نمی‌یابند و به هیچ راهی هدایت نمی‌شوند. از طرفی حیلۀ کفر و شرک را ندارند و نمی‌توانند پرچمی برافرازند. راهی به سوی مؤمن بودن و شناخت ندارند. اینان اصحاب اعراف‌اند. این گروه‌اند که خواست خداوند درباره آنان جاری می‌شود: اگر کسی از آنان را در آتش داخل کند به سبب گناه خود اوست؛ و اگر از گناه او درگذرد رحمت خدا بر وی شامل شده است (بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۱۵، به نقل از کتاب سلیم بن قیس) البته قابل انکار نیست که چنین ویژگی‌هایی در میان عده‌ای از شیعیان و پیروان ظاهری مکتب اهل بیت نیز یافت می‌شود (برای اطلاع بیشتر از روایات تقسیم مردم در دسته‌های مختلف رک: مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۵۷ و ۱۷۲).

با توجه به چنین آموزه‌های قرآنی و روایی است که بزرگانی نظیر امام خمینی (ره)

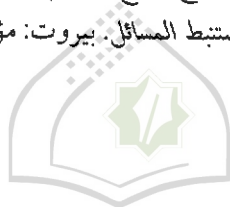
بنای عالم را بر تفضل و بسط رحمت غیرمتناهی خداوند دانسته (امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۴۸۵؛ عدل الهی از دیدگاه امام خمینی، تبیان، دفتر هفدهم، ص ۲۰۴) و دین داری و نجات هر کس را به تناسب خودش می‌سنجند و نه تنها عامه مسلمانان را در اعتقادهای مختلف معذور می‌دارند، بلکه عوام غیرمسلمان و نیز خواص آنان را، که با دلایل عقلی خویش، برخلاف حق پرورش یافته و بدون هیچ عنادی با حقیقت مطلب و دین حق، خلاف آموزه خود را احتمال نمی‌دهند، گناهکار و معذب نمی‌دانند (امام خمینی، المکاسب المحرمه، ص ۱۳۳-۱۳۴؛ همچنین رک: مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۷۲ به بعد).

ختم کلام این‌که اگر بناست از میان گروه‌های مختلف بشر سرانجام افراد غافل و قاصر در امور مبدأ و معاد که در صورت کشف حقیقت عنادی با آن ندارند و نیز معتقدان به ادیان دیگر که حتی در مراکز تمدن علمی و عملی اند اما از روی تقلید دست از دین منسوخ نکشیده و از باب قطع به خلاف، اسلام نیاورده‌اند، اهل نجات باشند (معاد از دیدگاه امام خمینی، تبیان، دفتر سی‌ام، ص ۳۲۳-۳۳۱) و حتی بر اساس پاره‌ای از احتمالات بار کردن احکام کفر بر کافران کلامی به جحود آنان منوط شده باشد (امام خمینی، کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۱۴) داوری مثبت نسبت به خوش‌عاقبتی (و نه البته نیک اعتقادی) بیشتر پیروان فرق اسلامی که وجه مشترک آنها امت اسلامی است، را نباید بی‌پایه دانست و نوع اختلاف برداشت آنان را نیز نبایستی در تقابل با حق ارزیابی کرد «و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن لیبلوکم فی ما آتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم فیہ تختلفون» (مائده: ۴۸).

کتابنامه

- آل کاشف الغطاء، محمدحسین، اصل الشیعه و اصولها، به تحقیق علاء آل جعفر. قم، مؤسسه الامام علی، ۱۴۱۵.
- آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، مجموعه کلمات قصار امام علی (ع).
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیمی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷.
- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الاثمه، ترجمه علی بن الحسین زوارثی. نشر الادب الحوزه، کتابفروشی اسلامیہ.
- اصفہانی، ابوالفرج، مقاتل الطالین، شرح و تحقیق سیداحمد صقر. قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴.
- امام خمینی، روح الله، کتاب الطہارہ. نجف: مطبعہ نجف، ۱۳۸۹.
- ثقفی، ابراهیمی بن محمد، الغارات، تصحیح محدث ارموی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
- حرّ عاملی، محمد بن حسین، وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی. بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۰۳.
- طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳.
- طبرسی، ابی منصور محمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری. قم: انتشارات اسوه، ۱۳۷۲.
- طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، با مقدمه حسن مصطفوی. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
- _____، الاستبصار. بیروت: دار صعب، ۱۳۹۰.
- _____، تهذیب الاحکام. بیروت: دار صعب، ۱۳۶۰.
- علوی، عادل، الثقیة بین الاعلام. قم: مؤسسه الاسلامیہ العامہ، ۱۳۷۴.
- عیاشی، ابی نصر محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تصحیح هاشم رسولی محلاتی. تهران: مکتبه العلمیة الاسلامیہ، ۱۳۶۳.
- غروی تیریزی، علی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، تقریرات درس آیت الله سید ابوالقاسم خویی. قم: مؤسسه آل البيت.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری. بیروت: دار صعب، ۱۴۰۱.
- کمال الدین، محمد بن طلحه، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول. بیروت: مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۹.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.

- محسنی، محمد آصف، مشرعه بحار الانوار. قم: مکتبه عزیزی، ۱۴۲۳.
- محمّدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه. قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار. قم: صدرا، ۱۳۶۸.
- معرفت، محمد هادی، التفسیر الاثری الجامع. قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۸۳.
- معلم، محمد علی، التقیه فی فقه اهل البیت. ۱۳۷۷.
- مفید، محمد بن محمد، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- _____ الارشاد، قم: منشورات مکتب بصیرتی.
- ملا یری معزی، اسماعیل، جامع احادیث الشیعه. ۱۴۱۴.
- منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، به تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قم: المؤسسة العربیه الحدیثه، ۱۳۸۲ق.
- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث، ۱۳۶۰.
- نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. بیروت: مؤسسه آل البیت، ۱۳۶۷.





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی